The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201
http://www.thewalters.org/

http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode
Published 2009

NOTE: The pages in this book are ordered from right to left. This means that to view the pages in order, you should go the last page of the document and read what would be from “back-to-front” for a Western manuscript.

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

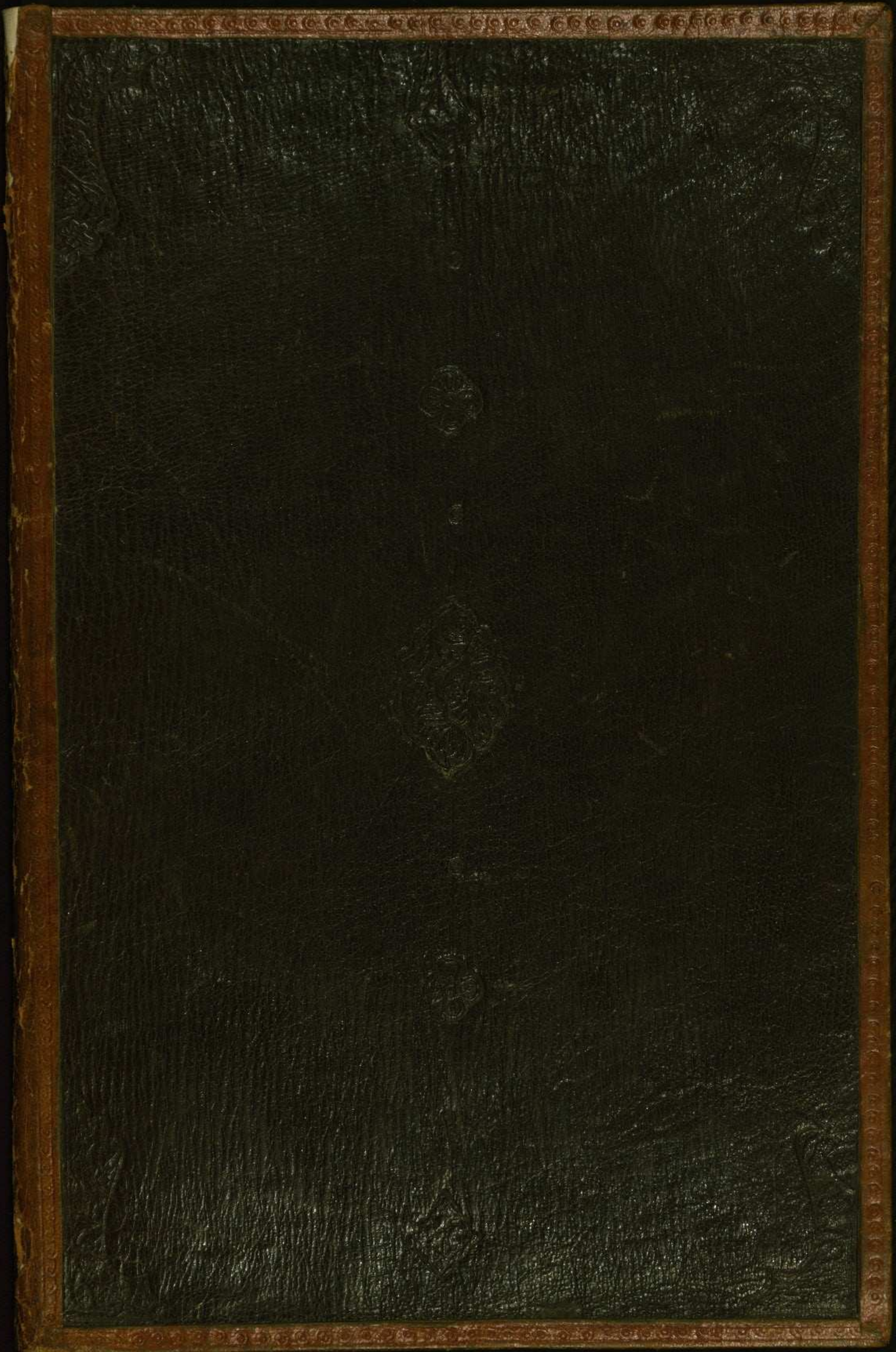

M-5-6

این جنس غالبا سخن نمی آموزد دیگر لوجه است این مرغ را بوقلمون میگویند

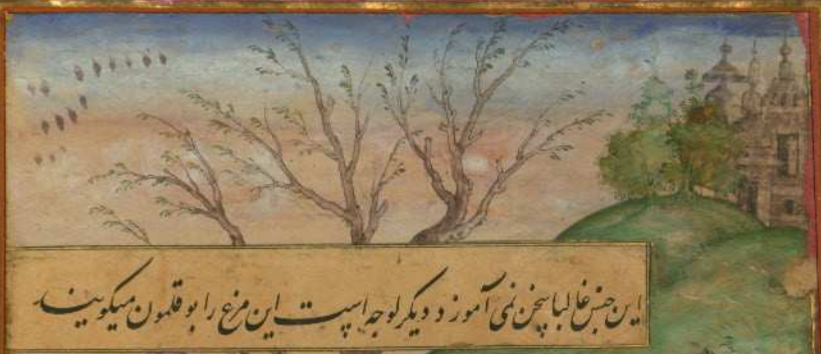

از سر او تا دم او پنج شش رنگ مختلف دارد مثل گردن کبوتر پربرق است کلانی او
برابر کبک دری باشد غالبا کبک دری هندوستان است چنانچه کبک دری به
کوه می گردد از ولایات کابل در کوهستان نجراو و از آن پایان تر در کوهستان هیچ جا نمی شود
از آنجا بلندتر نمی شود عجب چیزی روایت کردند که چون زمستان میشود در دامنهٔ کوهها فرود
می آید اگر پرانند که از بالای باغ انگور بگذرد دیگر اصلا نمی تواند پرید گیرند ماکول اللحم است بسیار لذیذ گوشتی دارد

دیگر دراج است

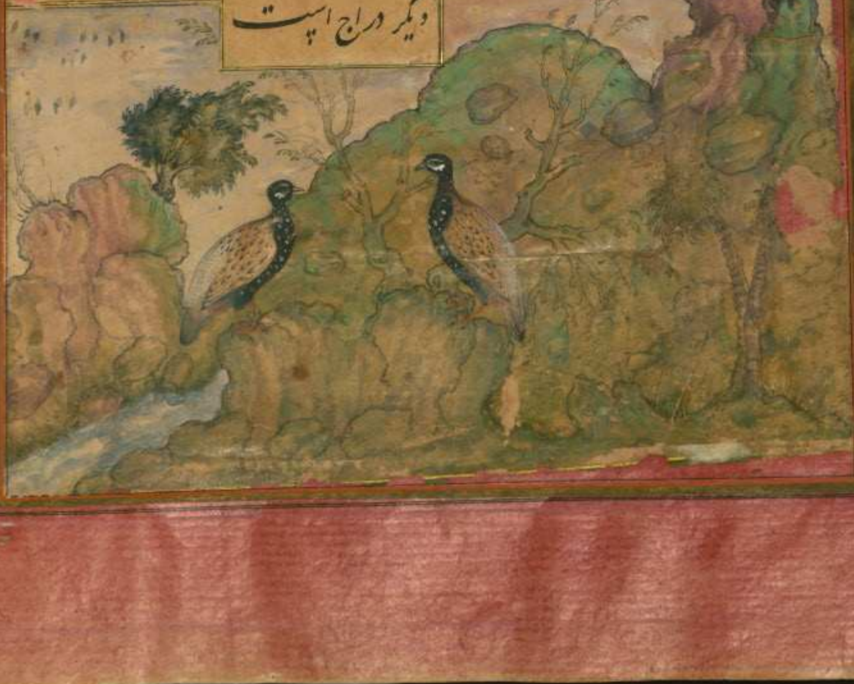

که در لمغانات می شود سرش سیاه بالهای او سفیدک جثه او از چل یک چیزی
کلانتر و تباتر سخن سی آموزد یک نوع دیگر است پندا ولی می گویند
از بنگاله می آرند سیاه یک رنگ است جثه او ازین شارک کلانتر است
خیلی کلانتر است منقار و پای او زرد است در دو گوش او دو پوست زرد است آویزان شده مانده
بدنمایی دارد اورا مینه میگویند سخن گوی می کنند خوب می گویند و فصیح می گویند

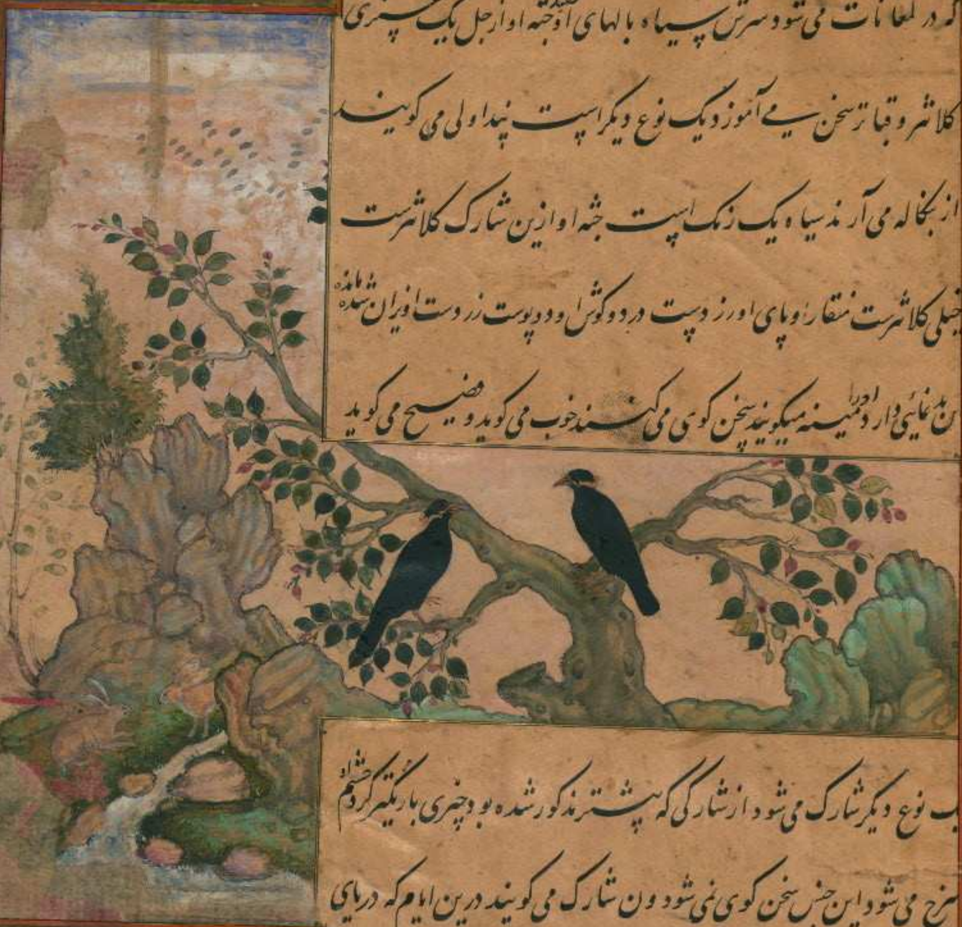

یک نوع دیگر شارک می شود از شارگی که پیشتر مذکور شده بود چیزی باریکتر گرد چشم او
سرخ می شود این جنس سخن گوی نمی شود ون شارک می گویند درین ایام که دریای
گنگ را پل بسته گذشته مخالفان را گریزانیدیم در لکنو و اوده و آن نواحی یک
نوع شارک دیده شد که سینه او سفید سر او ابلق پشت او سیاه هرگز دیده نشده بود

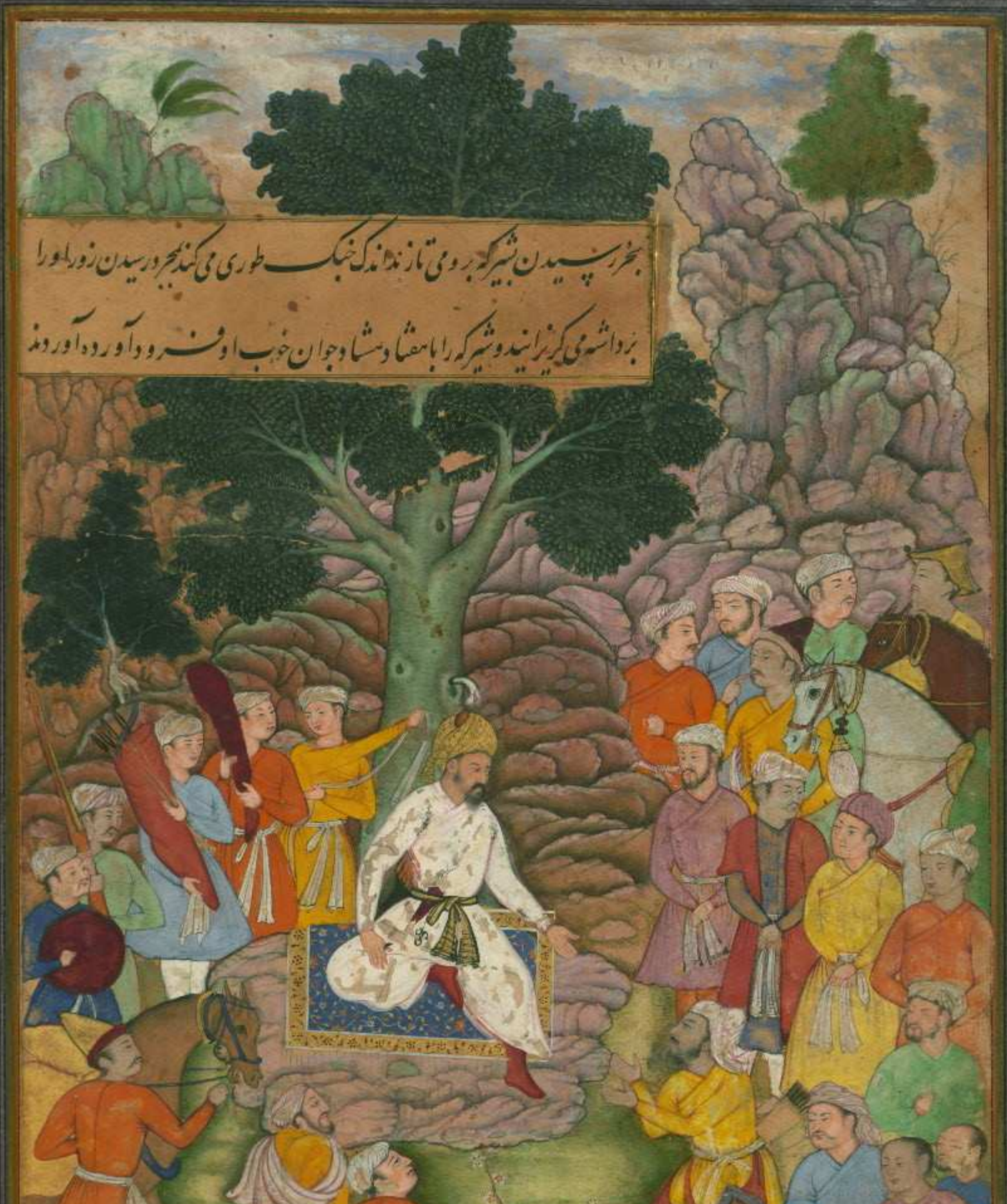

بخبر رسیدن شیرگیر برومی تازند اندک جنگ طوری می کند بمجرد رسیدن زور او را
برداشته می گریزانید و شیرگیر را با هفتاد هشتاد جوان خوب او فرود آورده آوردند

چنانکه در نظر آید نبود از خواجه زید به چهار منزل بغوربند آمدیم در وقتی که در سر شهر فرود آمدیم

خبر یافتیم که شیرک ارغون که از امرای صاحب اختیار مقیم بود از ما تغیر کرده آمده در کنار باران نشسته

که مردمی که از راه پنجهیر گذشته پیش عبدالرزاق میرزا که دران محل از کابل گریخته رفته در میان

افغانان ترکلانی در نواحی لمغان بود می رفتند رفتن نگذارند بمجرد

رسیدن این خبر میان دو نماز بود که از آن جا کوچ نموده

شب راه رفته از کوتل هوپیان گذشتیم سهیل را هرگز ندیده

در وقت برآمدن بر کوه در طرف جنوب در پستی ستاره روشنی نمود

شد گفتم سهیل نباشد گفتند که سهیل است باقی چغانیانی این بیت را خواند که

تو سهیلی تا کجا تابی و کی طالع شوی   چشم تو بر هر که می افتد نشان دولتست

آفتاب بقدر یک نیزه برآمده بود که در پای سنجد دره آمده

فرود آمده شد جوانانی که پیشتر بقراولی فرستاده بودیم

و بعضی جوانان دیگر در پایان قرا باغ در نواحی ایکری یار

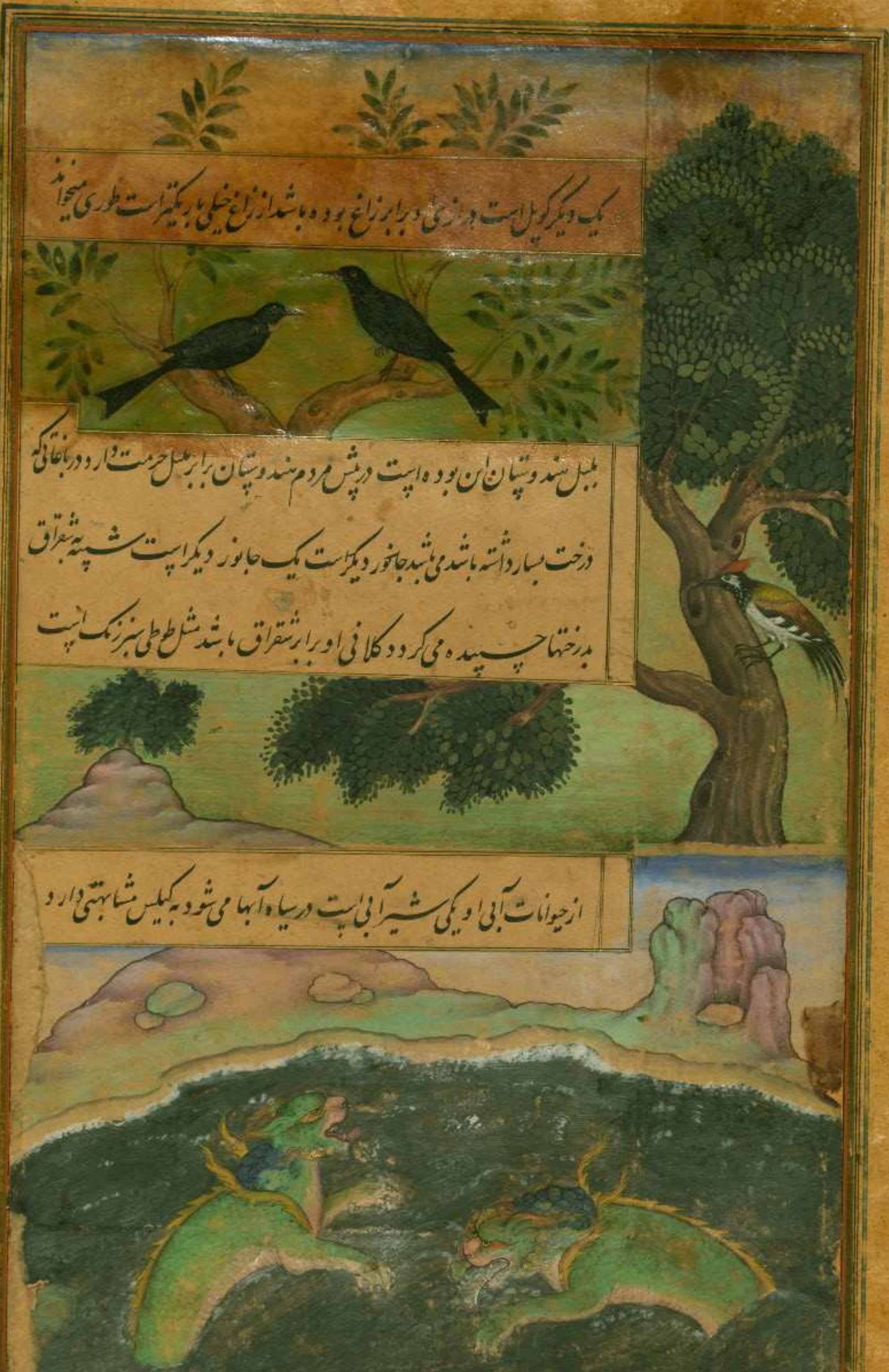

یک دیگر کویل است درازی دربرابر زاغ بوده باشد از زاغ خیلی باریکتر است طوری میخوانند

بلبل هندوستان این بوده است درپیش مردم هندوستان برابر بلبل حرمت دارد در باغاتی که
درخت بسیار داشته باشند می باشد جانور دیگر است یک جانور دیگر است شبیه شقراق
بدرختها چسپیده می گردد کلانی او برابر شقراق باشد مثل طوطی سبز رنگ است

از حیوانات آبی او یکی شیر آبی است در دریا و آبها می شود به کیلس مشابهتی دارد

در پریدن از جنگل نمی برآید از همین جهت مرغ جنگل میگویند یک دیگر شیره کلانی می باشد چمکدر می گویند

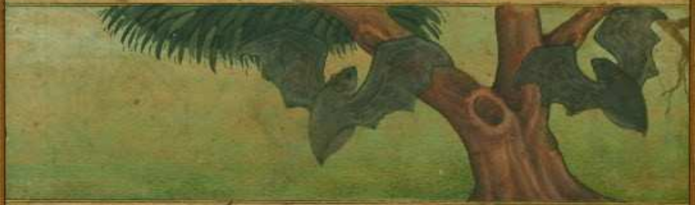

کلانی او برابر یا پالاغ بوده باشد سر او بسر کوچک پیک شپره است در درختی که خیال بودن می کند شاخی را

گرفته سرنگون شده می ایستد غرابتی دارد و یک دیگر عکه هندوستان است متا میگویند

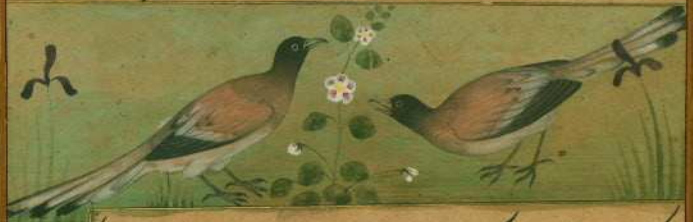

از عکه جزوی خوردتر باشد عکه ابلق سیاه سفید است و متا ابلق مله و سیاه است یک جانور دیگر است

کلانی او برابر ساند و لاچ که ممولہ بوده باشد سرخ خوش رنگ است در بالهای خود اندک سیاهی دارد

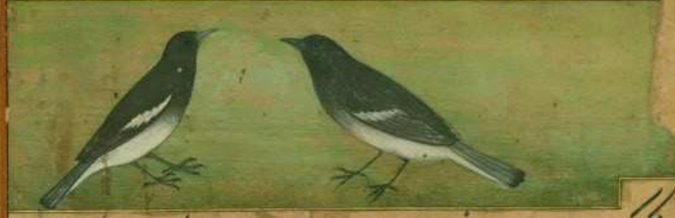

یک دیگر کرچه است به قارلوغاچ شبیه است از قارلوغاچ خیلی کلانتر است یک رنگ سیاه است

ذشترک

یک دیگر خرماست اگرچه خرما مخصوص هندوستان نیست چون دران ولایت

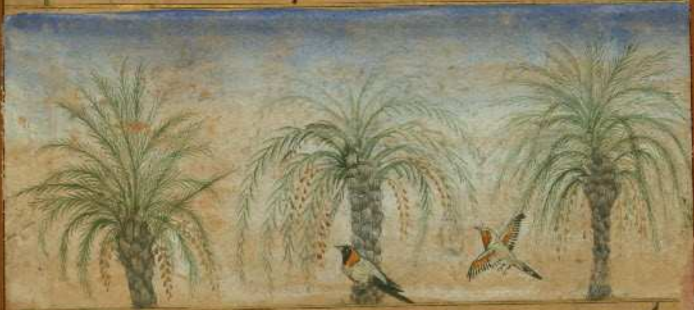

بشود مذکور شد درخت خرما در لمغان هست شاخهای درخت در کلهٔ درخت
در یک جا میشود برگهای او از بیخ شاخ تا سر شاخ در هر دو طرف او می شود
تنهٔ او ناهموار است و بدرنگ میوهٔ او مثل خوشهٔ انگور است اما از خوشهٔ انگور
کلانتر است میگویند که در میان نباتات دو چیز درخت خرما بحیوانات
می مانند یکی آنست که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود

درخت خرما هم که سرش برید شود درخت آن خشک میشود یک دیگر آنست که
چنانچه از حیوانات بی نر نتیجه حاصل نمیشود درخت خرما هم از خرمای نر شاخی آورده
اگر نر نپاشند بر نمی دهد حقیقت این سخن معلوم نیست سر خرما که مذکور شد عبارت
ازان پنیر اوست پنیر خرما اینچنین میشود که جای برآمدن شاخ و برگ او مثل پنیر سفید می شود
ازین چیز سفید مثل پنیر شاخ و برگ می برآید چون این شاخ و برگ پریشان تر می شود
برگش سبزتر می شود این چیز سفید را پنیر خرما می گویند طوری است بد نیست آن مغ
بمغز چارمغز شباهتی هست همین جایی را که پنیر دران جا می شود زخم می کنند
دران زخم برگ خرما را آنچنان می مانند که ازان زخم هر آبی که برآید از بالای این ک
خرما جاری مے شود برگ را در دهن کوزه گذاشته کوزه را بدرخت بسته اند
ازان زخم هر آبی که حاصل میشود دران کوزه جمع می شود اگر فی الحال خورده شود
شیرین طور آبی است بعد از سه چهار روز اگر خورده شود فی الجمله کیفیتی دارد میگویند
یک نوبت در وقتی که بسیر باری رفته بودم بسیر نمودن مواضعی که در کنا

می شود برابر قوچقار کلان آن ولایت بوده باشد گوشت او بسیار
نرم و لذیذ است یکی دیگر میمون است هند وستانی باندر می گویند

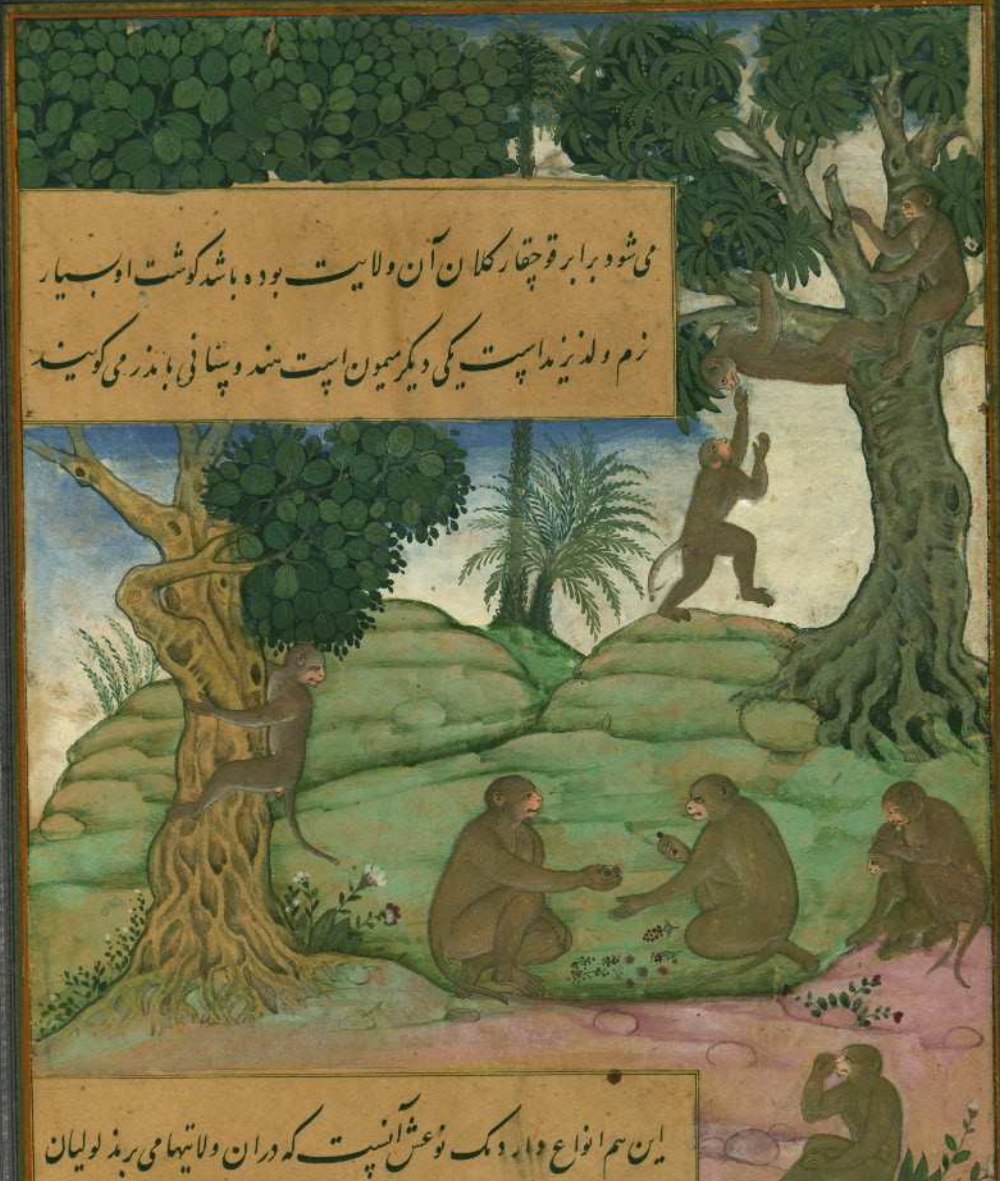

این هم انواع دارد یک نوعش آنست که در ان ولایتها می برند لولیان
بازی می آموزند در کوهستان دره نور و دره سفید در دامنهای
نواحی خیبر و ازان پایان تر در تمام هند وستانات می شود ازین جا ها

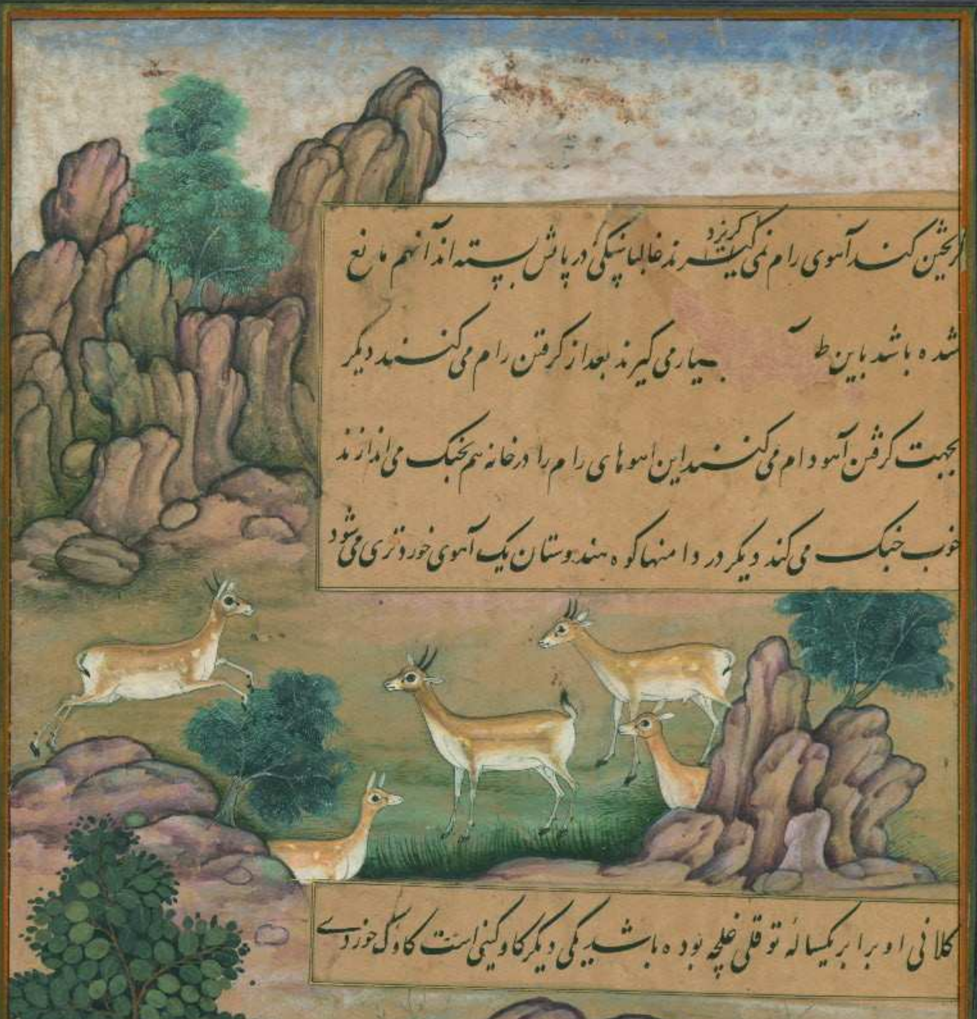

اگر چنین کند آهوی رام نمی گریزد گیرند غالبا سنگی در پایش بسته اند آنهم مانع

شده باشد باین طـ بیار می گیرند بعد از گرفتن رام می کنند دیگر

بجهت گرفتن آهو دام می کنند این آهوهای رام را در خانه هم جنگ می اندازند

خوب جنگ می کند دیگر در دامنها کوه هندوستان یک آهوی خوردتری می شود

کلانی او برابر یکساله توقلی غلچه بوده باشد یکی دیگر گاو گینی است گاوک خوردی

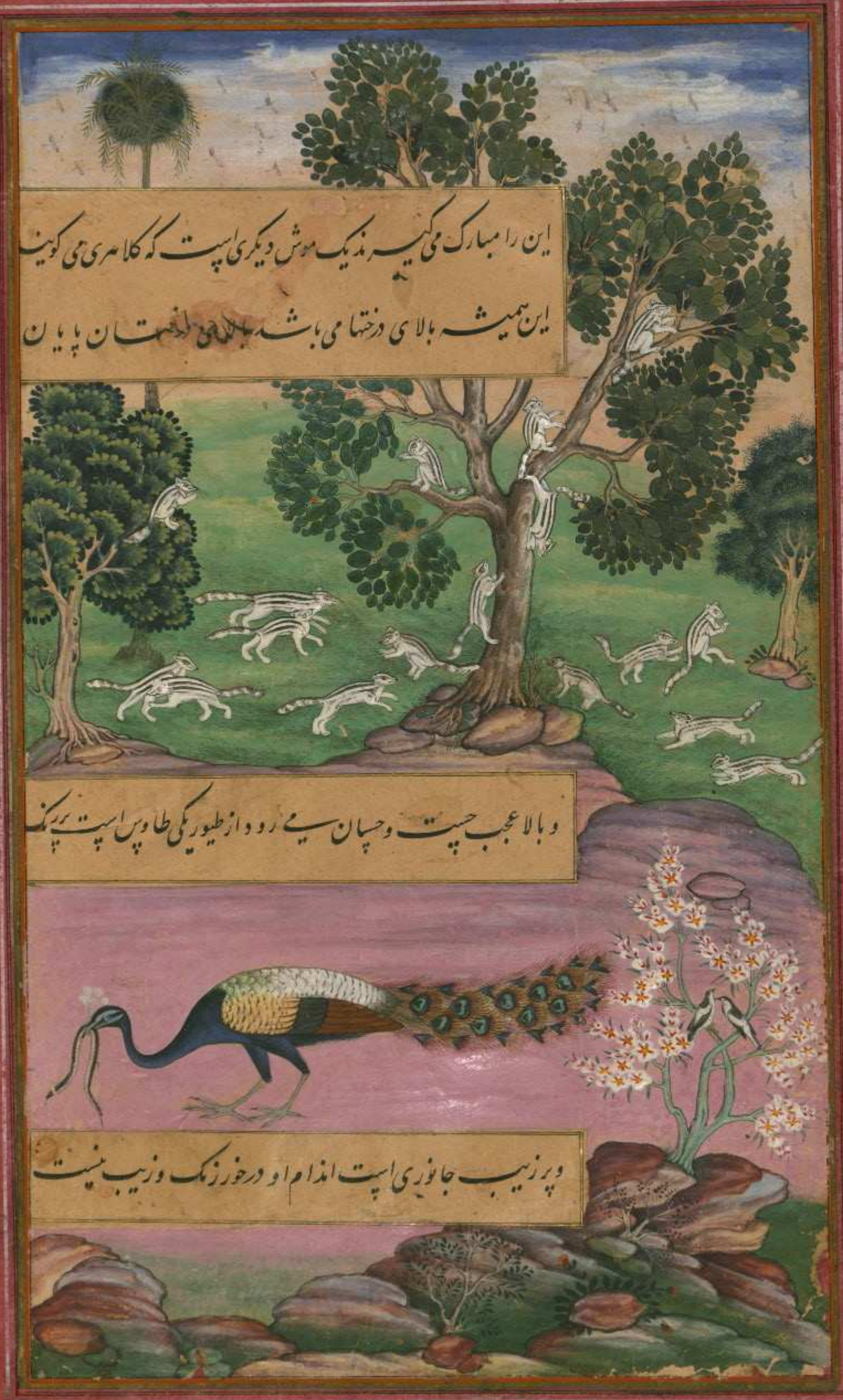

این را مبارک می گیرند یک موش دیگری است که کلاهری می گویند

این همیشه بالای درختها می باشد بالا و از درختان پاین

و بالا عجب چست و چسپان سیر رود از طیور یکی طاوس است پر رنگ

و پر زیب جانوری است اندام او در خور رنگ و زیب نیست

ند تر نمی شود موی او زرد و روی او سفید می شود دم او خیلی دراز
شود یک نوع دیگر میمون در بجور و سواد و آن نواحی دیده شده
میمونهایی که دران ولایت می برند خیلی کلانتر است دم او هم بسیار
راز است موی او سفیدتر است روی او سیاه محض است این نوع
میمون را لنگور میگویند در کوهستان هندوستان و جنگلهای او می شود
نوع میمون دیگر می شود روی او و موی او و جمیع اعضای او سیاه
محض است و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریا بار می آورند و یک نوع
میمون دیگر از بعضی جزایر می آورند رنگ او به زردی و کبودی میزند مثل
و پستین تین می باشد و سر او پهن تر می باشد و جثه اش از دیگر میمونها
بسیار کلانتر می شود و بسیار پر قهر و گزنده بود و از عجایب آن بود که
دایم ذکر او در نعوظ بود و هرگز سست نمی شود یکی دیگر نول است از
جنس روی خوردتر باشد بر درخت می بر آید بعضی موش خرما هم میگویند

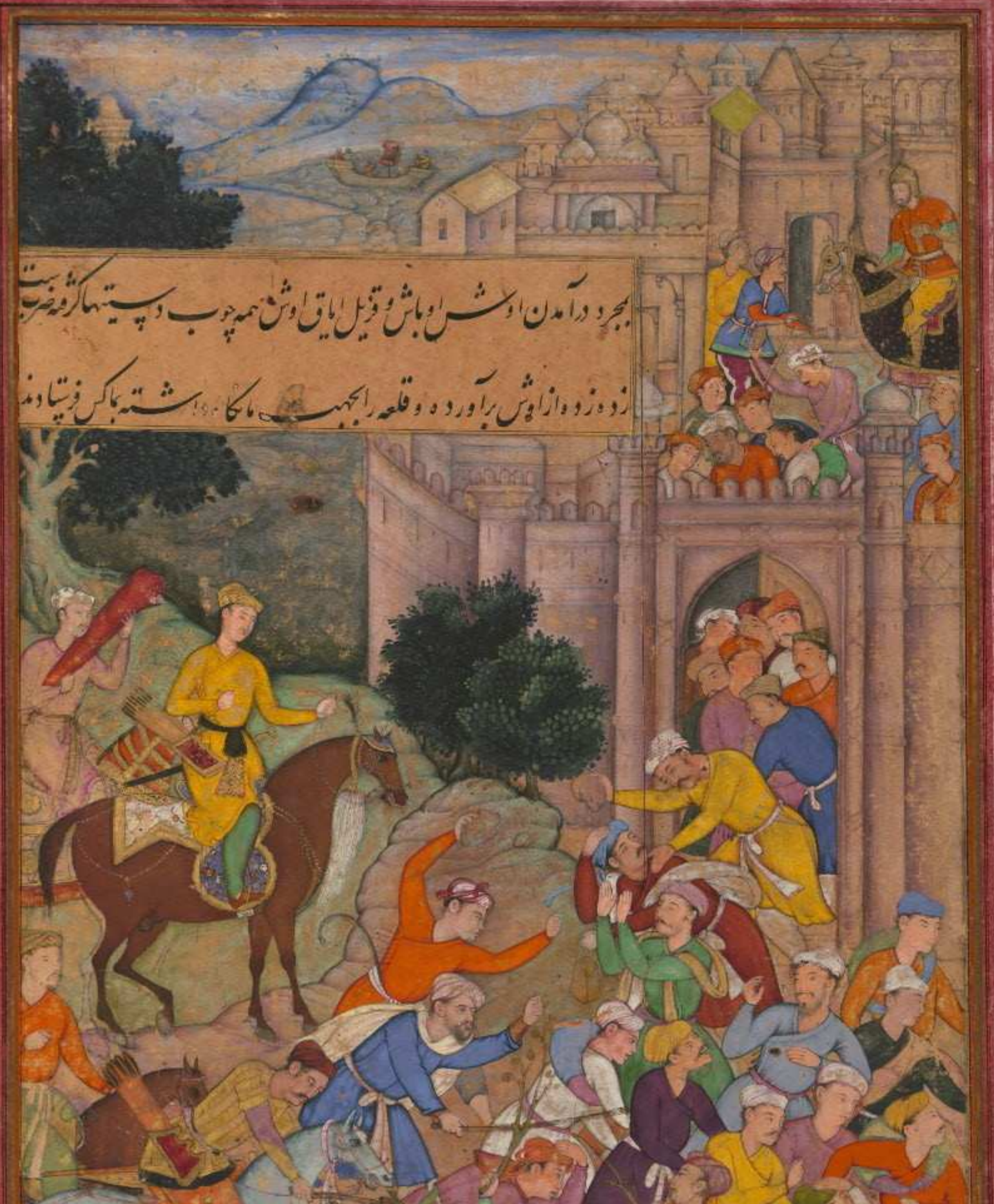

بمجرد درآمدن اوشس اوباش و قزیل ایاق اوش همه چوب دپیتها گرفته ضرب
زده زده ازاوش برآورده و قلعه را بجهت ما نگاه داشته باکس فرستادند

و مردانگی هم داشت این کیفیتها را دانسته و بی بنیادی ایشانرا معلوم کرده قلعه ر

ندجانرا مضبوط ساختن کس فرستاد در وقت رسیدن اینها باندجان مضبوط کردن

قلعه را معلوم کرده سخن اینها یکجا قرار نیافته ویران شده اوزون حسن بکوچ خود

بطرف اخسی خود را کشید سلطان احمد تنبل بولایت خود باوش رفت جهانگیر

میرزا را جندی از نزدیکان و جوانان او از اوزون حسن گرفته و گریخته پیش تنبل که هنوز

باوش نرسیده بود رفته همراه شدند خبر مضبوط ساختن اندجان بمن آمد

هیچ توقف نکرده در وقت

آفتاب برآمدن از مرغینان سوار شده

روز گذشته بود که باندجان آمدم

ناصر بیگ و پسران او را

دوست بیگ و میرم بوده باشد دیده و پرسیده و از عنایت و شفقت امیدوار و سرافراز کردم

ولایت پدر که دو سال نزدیک شده بود که از دست رفته بود بعنایت الهی در ذی القعده سنه

صد و چهار باز مسخر شد سلطان احمد تنبل که جهانگیر میرزا همراه بجانب اوش رفته بود

دیگر از تیمان شهر دیوانه جامه باف را وکل قاشوق را آوردند که در جنک سنگ

وتیمی خیره پسر آمده بودند بقصاص پیادهای که در غار عاشقان کشته شده

بودند فرموده شد که بغدا بهاک شدند مردم سمرقند این شکست کلی بود بعد از این

از قلعه برامدن انها برطرف شد وکار بانجا رسید که مردم تا کنار خندق رفته

داده و غلام می آوردند آفتاب بمیران تحویل کرد و سپردیها دو ا[illegible] انکار

می درآمدند طلبیده وکنکاش کرده سخن اینجا قرار یافت که مردم

عاجز شده اند بعنایت الهی امروز هم باشد میگیریم فردا هم باشد میگیریم اینکه

در پهلوی تشویش می کشیم از دیک شهر برخاسته در یک قلعه قیشلاق می اید

انداخت اگر رفتنی هم باشد بی ترددتر میرود بجهت قیشلاق قلعه خواجه دیدار

مصلحت دیده وکوچ کرده در اولانگی که پیش خواجه دیدار است فرود آمده شد

و در قلعه درآمده جاهای خانه وکپه را تعیین نموده بایسنغر میرزا صفت ماه
خانه خس پوش

قبل کشیده یک امیدواری او ازین بود ازین هم ناامید شد و باد و صد و

ستاد وکا[illegible] بیورت قدیم خندان [illegible]
[illegible] نامی قشلاقی در اولنک نشسته شد
ت بایسنغر میرزا بر کتقان پیش شیبانی خان
ن فرستاده شیبانی خانرا بکومک طلبیده
تی طیار شده بقلعه در آمدم شیبانی خان
بار نموده سحر بر سر یورت ما [illegible] استیاد
ت قشلاق بعضی بر باط خواجه بعضی
[illegible]

[illegible]

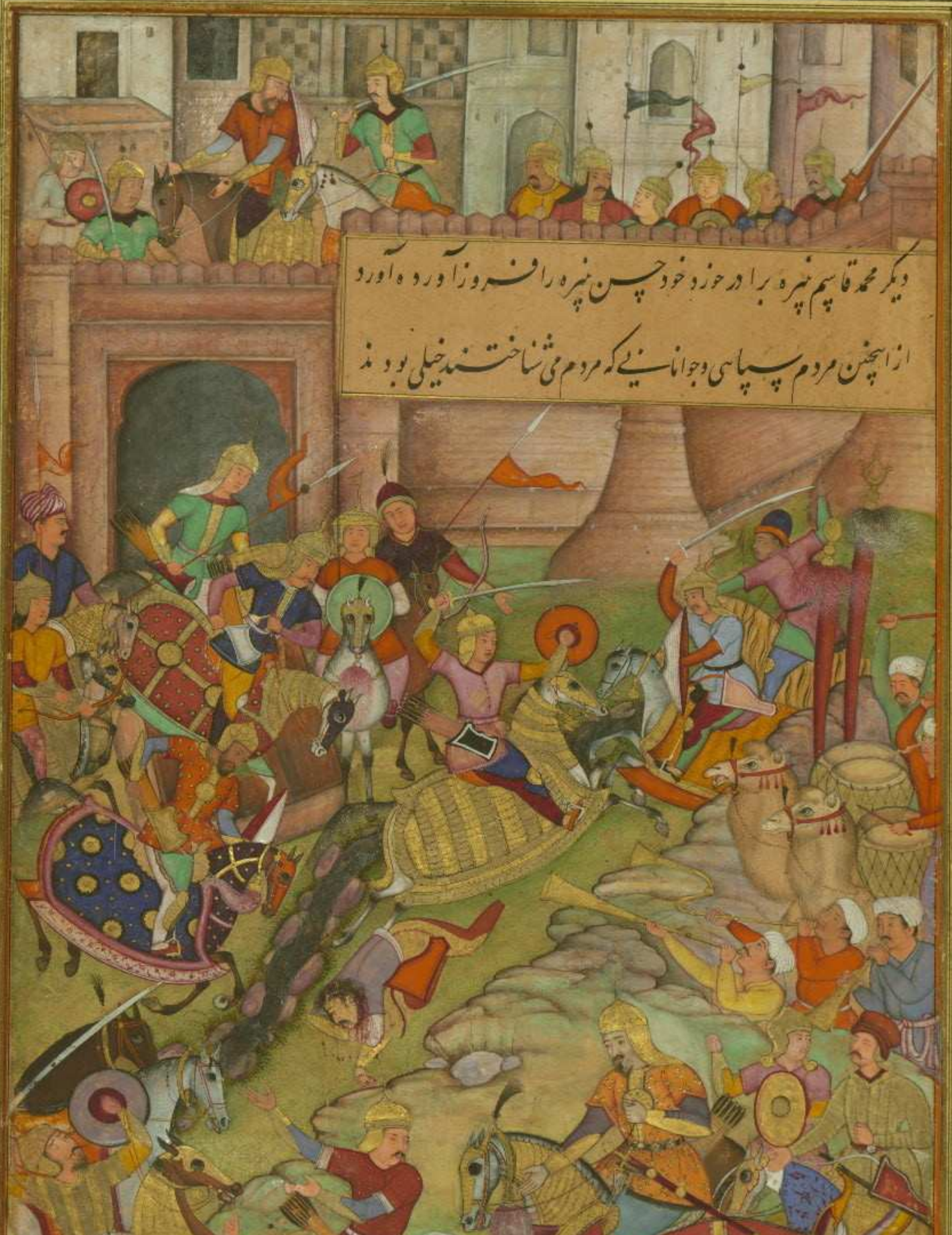

دیگر محمد قاسم نبیره برادر خورد خود حسن نبیره را فروز آورده آورد
از اینچنین مردم سپاهی و جوانانی که مردم می شناختند خیلی بودند

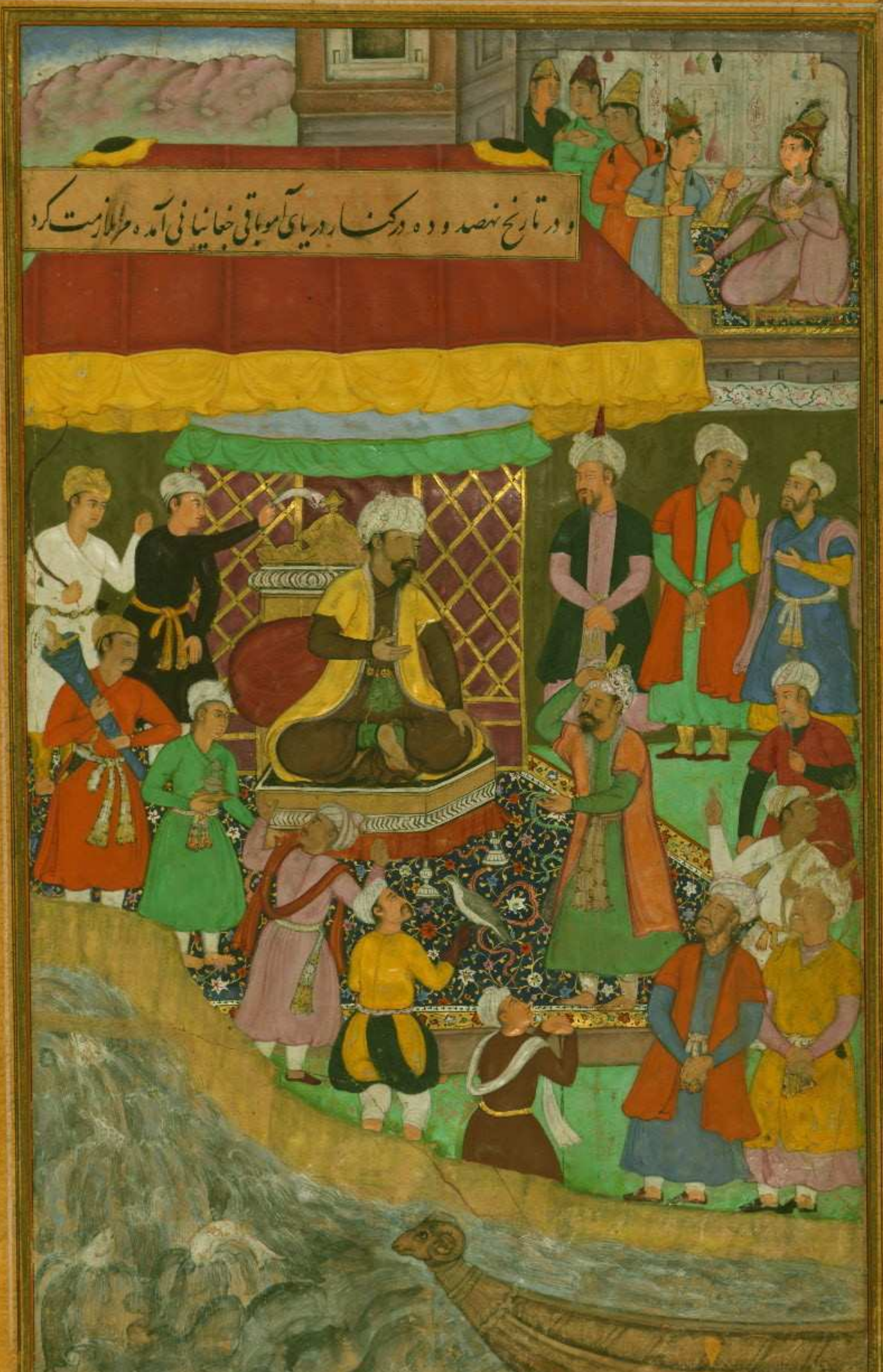

و در تاریخ نهصد و ده در کنار دریای آمو باقی چغانیانی آمده ملازمت کرد

پیالکی برحمت حق رفت یک پسر دیگر سلطان ویس میرزا بود مادر او دختر یونس خان
و خواهر خورد مادر من سلطان نگار خانم بود حالات این چهار میرزا در وقایع سال مذکو

کلانترین اینها را سلطان محمود میرزا
میرزا زاییده و خواهران بودند
خواهر ششم دختر پاشای پنجم

ملک محمد میرزا ابن عم خودش پسر منوچهر میرزا داده بود دیگر پنج دختر از نبیره میر بزرگ خانزاده بیگم
و کلان اینها را بعد از سلطان محمود میرزا بابا بکر کاشغری دادند دختر دویم بیگه بیگم سلطان حسین
میرزا در وقتی که حصار را محاصره کرده بود بحیدر میرزا نام پسر خود که از پاینده سلطان بیگم
دختر سلطان ابو سعید میرزا زاییده بود گرفته و صلح کرده از گرد حصار برخاسته
خطا و دختر سیم آق بیگم بود دختر چهارم را در وقتی که سلطان حسین
میرزا بر سر قندز آمده بود عمر شیخ میرزا پسر خود جهانگیر میرزا
را با لشکر خود بکمک فرستاده بود بجهانگیر میرزا نامزد شده بود

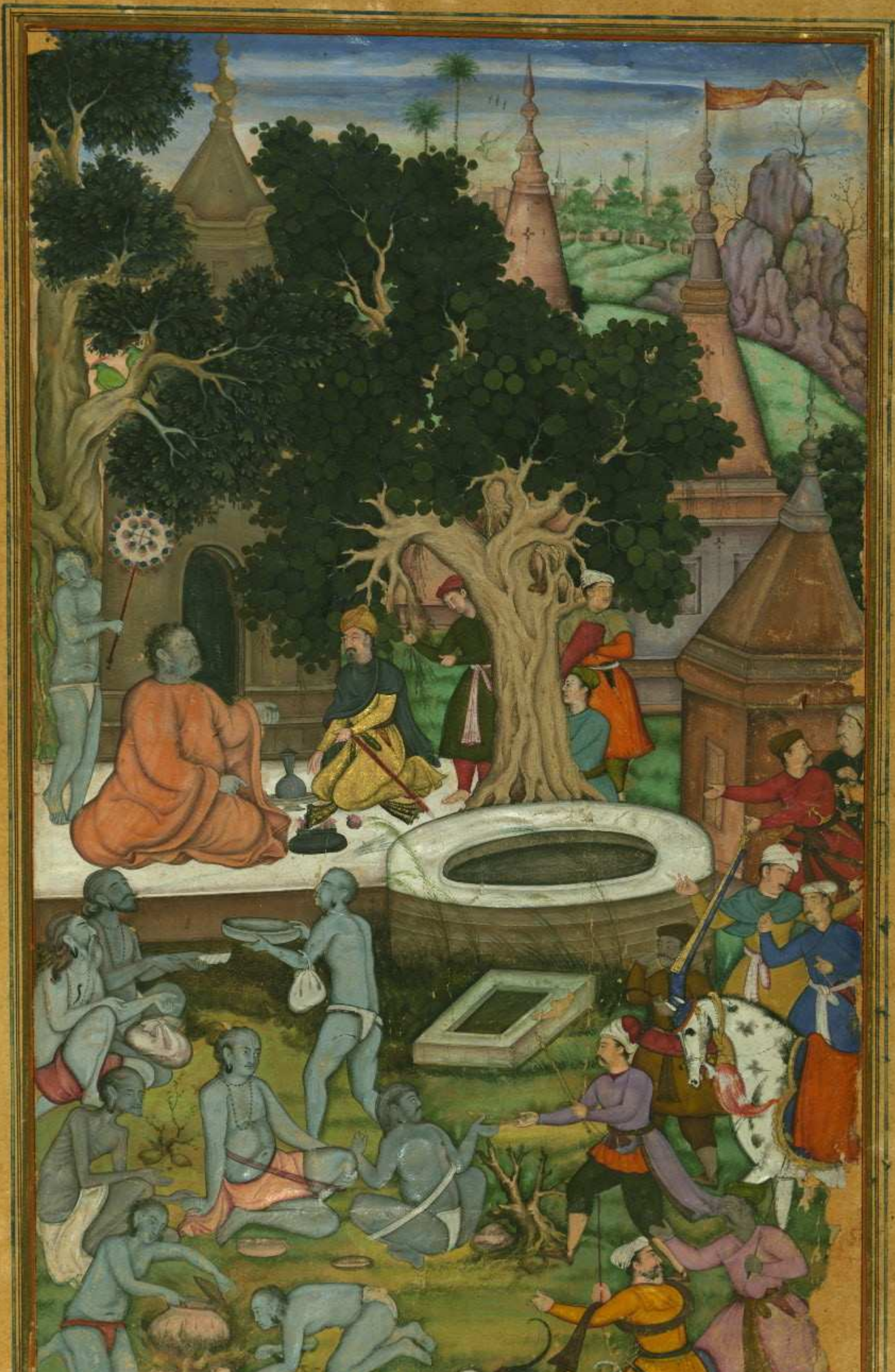

گرفتند من هم تیری زدم جالو، پیاده در وقتی که به نیزه میزد سینه
نیزه به دندان گزیده کنده پرتافت ببر تیر بسیاری خورده و در بوته خزیده
ایستاده بود بابا یساول شمشیر کشیده نزدیک رفته بود در حمله کردن بر سر
انداخت بعد از آن علی سیستانی در کمر ببر زد ببر خود را در دریا انداخت

در میان آب او را کشته از آب بر آورده
پوست او را فرمودیم که بکنند صباح آن روز کوچ نموده

به بگرام آمده کورکتری را تفرج کردیم از عالم صومعه تنگ و تاریک خانه ایست
بعد از درآمدن در دروازه و یک دو زینه فرود آمدن از شده و خوابیده می باید درآمد بی شمع
درآمده نمیشود در گرد و نواحی انجا نه موی سر و ریش که تراشیده اند بی نهایت افتاده
است در اطراف این کورکتری مثل حجرهای مدرسه و رباط خیلی حجرهاست

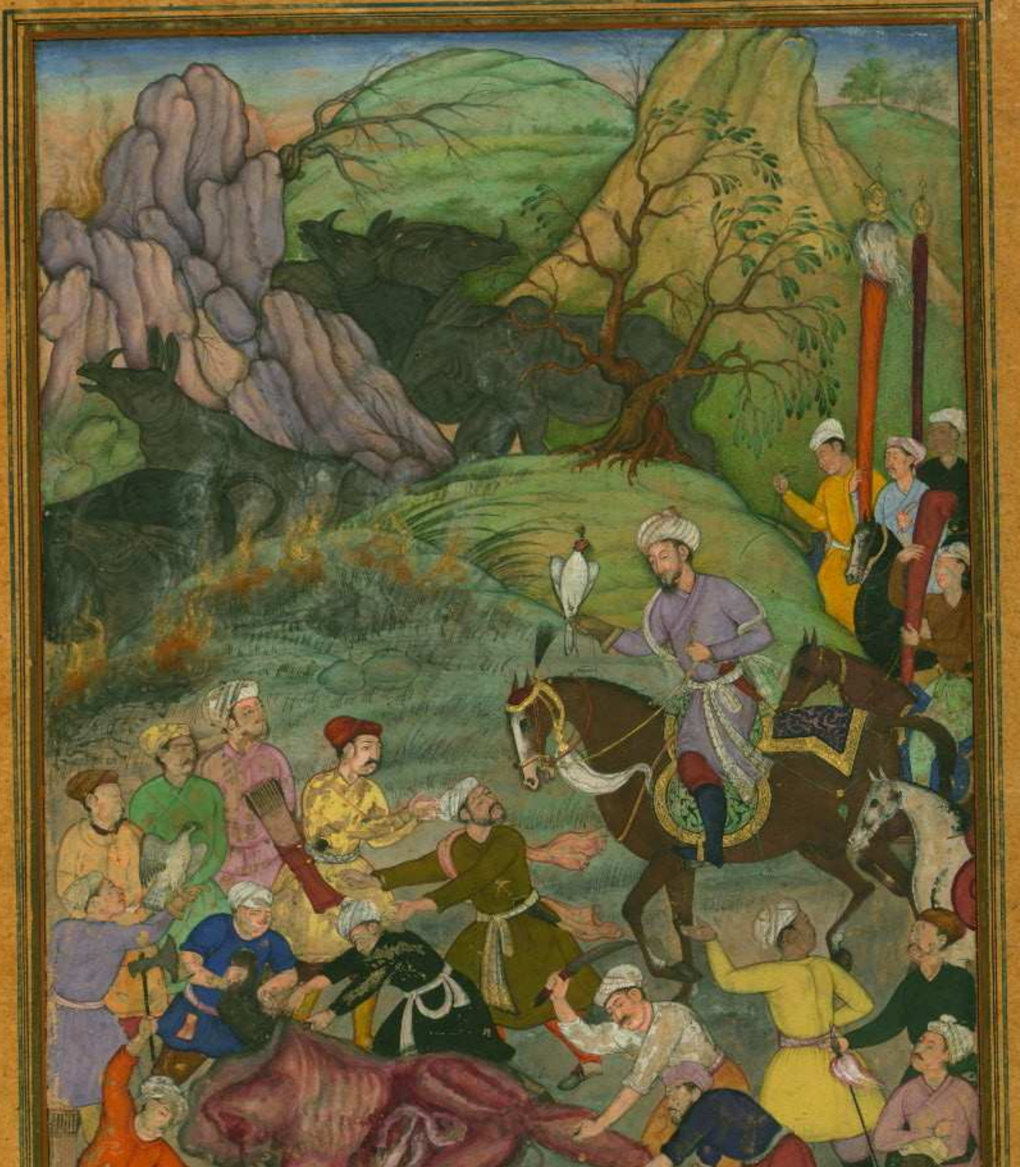

بجور گذاشته شد بلغان هم از جهت لاغری اسپان لشکر بسیاری
گشت اسپان اینهایی که اینجا هم آمده اند آنچنان خراب شده اند که مجال قا
ب روزه قرار بند اگرچه این سخنان معقول بود و چون عزیمت کرده شده بود بآن حسابها
طر نینداخته صباح پگاه کوچ نموده بطرف گذر سند متوجه شدیم بجهت دیدن
نذر دریای سند میر محمد جاله بان برادرانش و چند جوان دیگر را
انها همراه فرستاده شد اوردو را بطرف دریا روان ساخته
خود بطرف سواتی که گرگ خانه هم میگویند بجهت شکار گردن
رکان رفتیم چند گرگی پیدا شد اما جنگلش بسیار بود بر آمد یک
رگ بچه داری در میدان بر آمده گریخت تیر بسیاری زده شد
جون جنگلش نزدیک بود خود را در جنگل انداخت در جنگل آتش
زدند آن گرگ خود یافت نشد یک دیگر در نظر آمد در آتش سوخته
و بیست و پانزده افتاده بود و ذبح کرده هر کس شرالغه گرفت

ساخته پایان آب و بالای ا

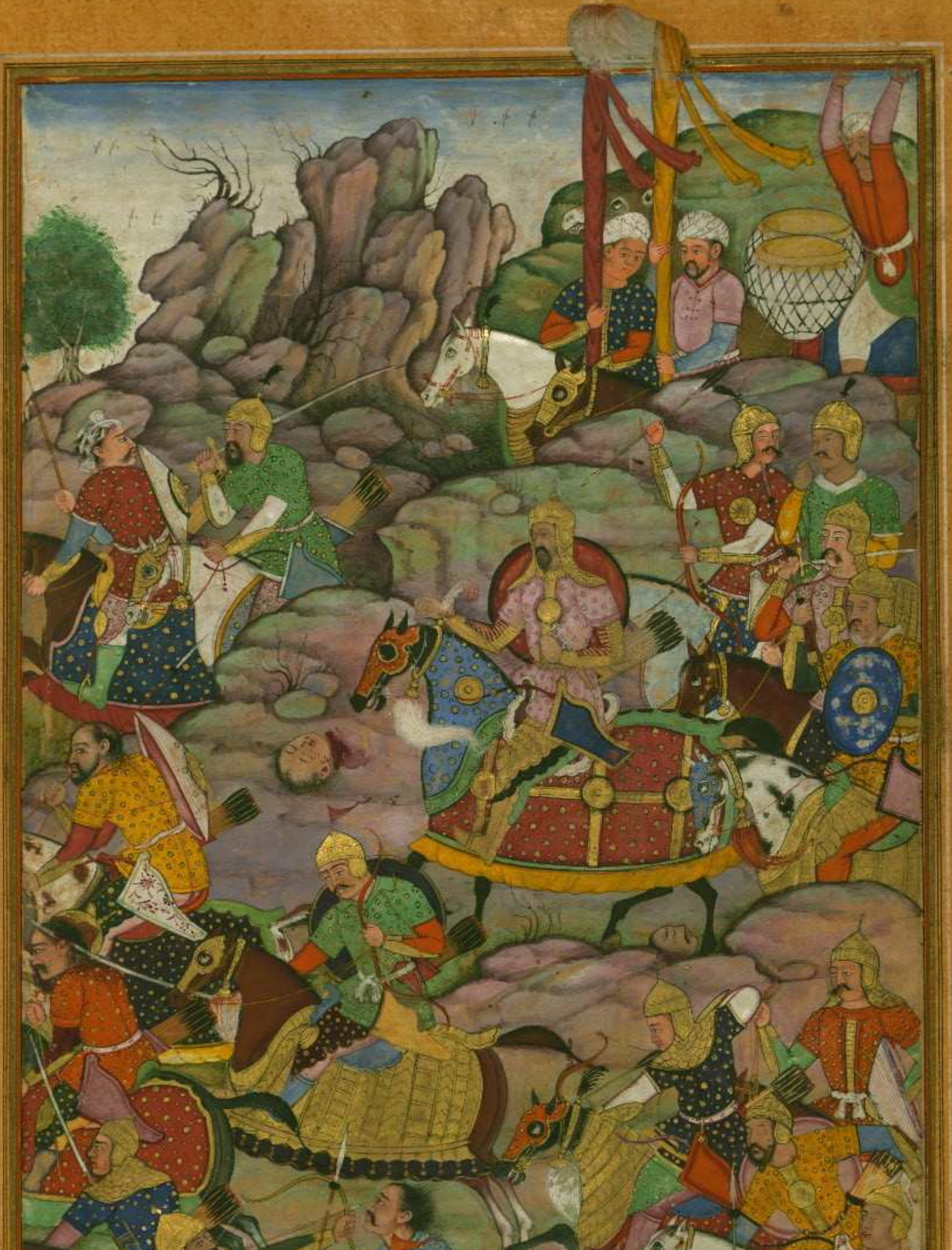

از بالای رخچاره ٔ او بر آمد درین فرصت یاغی را گریزانیده ازین جوی بیار
بطرف پنی کاه کوه مرغان گذشته شد در وقت گذشتن از جویهای تچاق یوز سوار
شخصی در دامنه کوه رفتن این طرف یا آن طرف حیران و متردد شده
آخر بیک طرفی روان شد شاه بیک مانا بود غالبا شاه بیک بود بمجرد
زیر کردن غنیم تمام مردم لشکر بغز و آوردن و دنبال نمودن غنیم رفتند
همراه من از روی شمار یازده کس مانده بود ازان یازده کس یکی عبدالله
کتابدار بود مقیم هنوز ایستاده جنگ میکرد بکی مردم خود متوجه شده
و بخدای تعالی توکل کرده نقارها نواخته بطرف غنیم روان شدیم

کوب و از غه تنکری دور پر کوچی   بور که دایو قوتور کیشی منک کوچی

یعنی کم و بیش دهنده خدا است درین درگاه کسی را زوری نیست کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله آوازه نقاره شنیده و متوجه شدن ما را
دیده طریق قرار را فراموش کرده راه فرار را پیش گرفت خدای تعالی ایت آورده

غنیم را گریزانیده و جانب قندهار رفته بچارباغ فرخ زاد که درین تاریخ ازو اثری نمانده آمده فرود آمدیم شاه بیک و مقیم که گریخته در قلعه قندهار نتوانستند درآمد شاه بیک بطرف تال و ستوبک برآمد مقیم بطرف
زمین داور رفت کسی که قلعه را تواند مضبوط کرد نگذاشته بودند از برادران قلی بیک ارغون احمد علی ترخان و بعضیها که اخلاص و عقیدت ایشان بمن معلوم شده بود در قلعه بودند سخن درمیان آورده بجانگی در
خود امان طلبیدند مذکور شدگان بعنایت شمول اهنده استدعای که کرده بودند مبذول شد دروازه قلعه را واکردند بی سری مردم را ملاحظه نموده دروازهای دیگر را واکردند بهمین دروازه واشده شیرم بیک
و یارک بیک را تعین کرده شد خود با چندی نزدیکی درآمده و مردم بی سر را به اتقو تکه زده یک دوی را هم فرمودم که کشتند اول بخزینه مقیم رسیدم

می نشینند از نوکران سلطان محمود میرزا مارا کفه در ماه رمضان باندجان آمدند

دران ایام بدستور سلاطین تیموریه بر سر توشک می نشستم حمزه سلطان

و مهدی سلطان و جماق سلطان که آمدند بتعظیم این سلاطین برخاسته و از

توشک فرود آمده این سلطانان دریافتم و سلطانها را در دست راست

در باغیش نشاندم مغولانی که پیر داز ایشان محمد حصاری بود آمدند و اختیا

نزدیک بهشتی و

ملازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل کرده فرود آمد و نقب انداختن

و قلعه گرفتن و سنگ زدن و دیگ ریختن و بکار و مهم اینها شب و روز

قرار و آرام نداشت چهار پنج جا نقب انداخت و نقبی که بطرف شهر در دروازه

انداخته بود خیلی پیش آمده بود و مردم قلعه هم نقب انداخته این نقب را یافتند

و مردم قلعه از بالا باینها دود کردند و اینها مجدد بستن سوراخ نقب این دود

بطرف بالا بر مردم قلعه برگشته مردم قلعه بمردن نزدیک رسیده گریخته

برآمدند و آنغر کوزه کوزه آب آورده و در نقب گذاشته مردم بیرون را

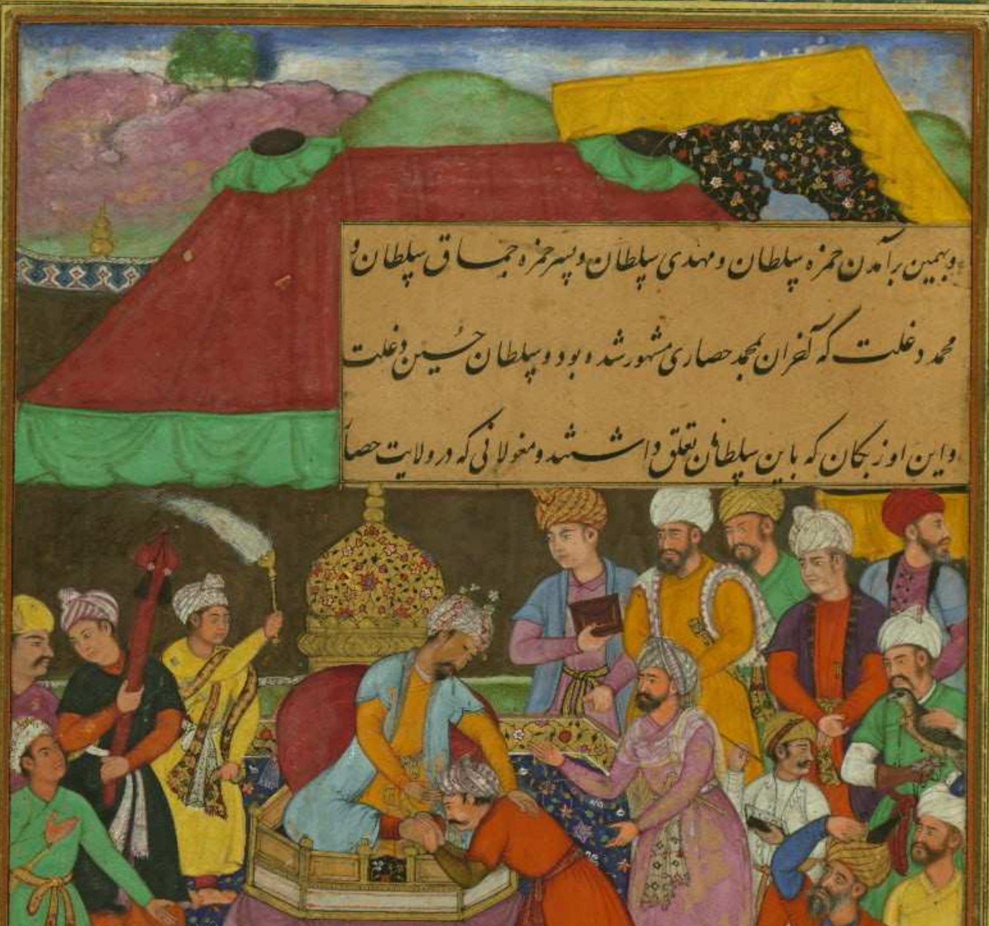

و بهمین برآمدن حمزه سلطان و مهدی سلطان و پسر حمزه جماق سلطان و
محمد دغلت که آخران بمحمد حصاری مشهور شده بود و سلطان حسین دغلت
و این اوزبکان که باین سلطانها تعلق داشتند و مغولانی که در ولایت حصا

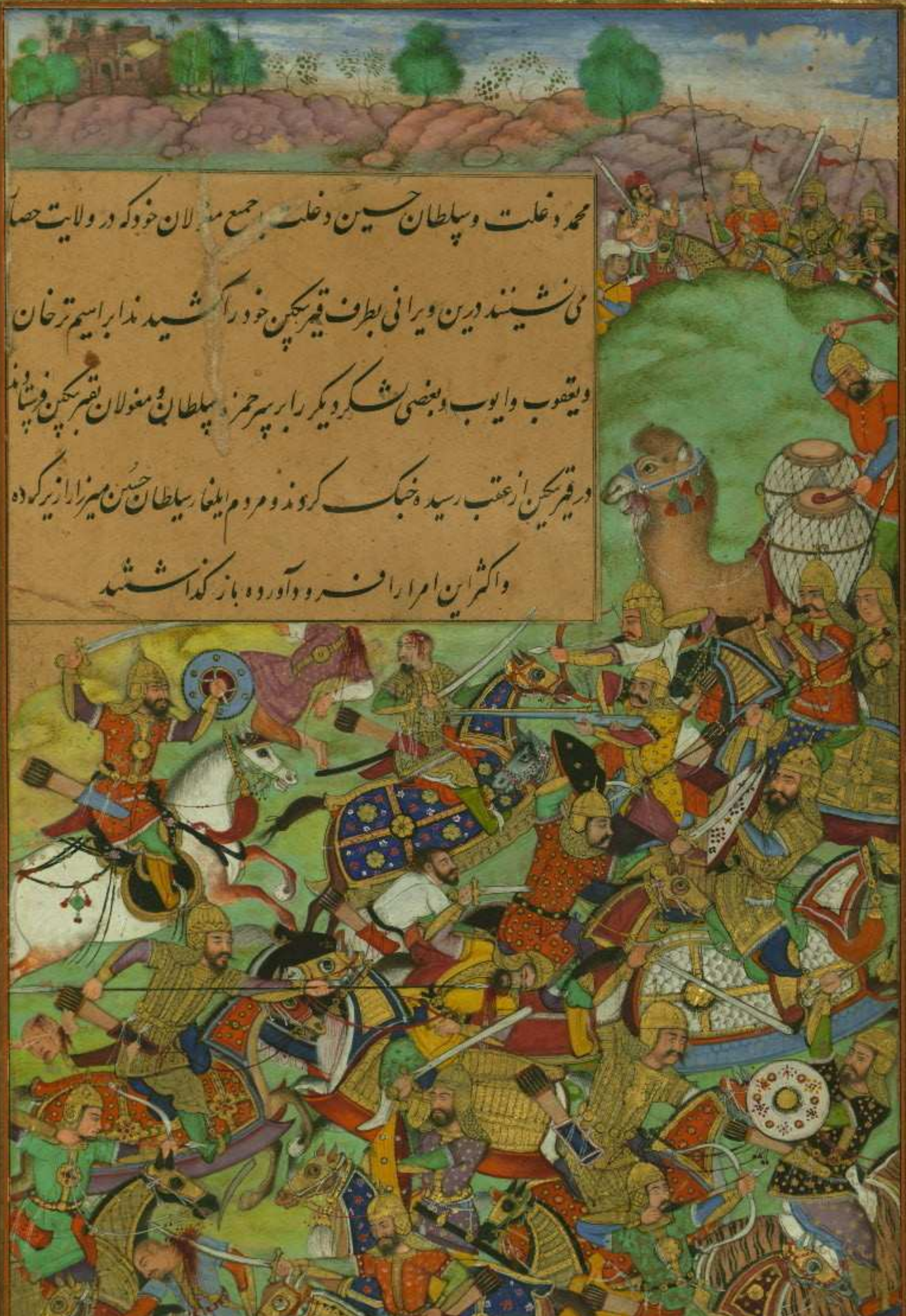

محمد دغلت و سلطان حسین دغلت با جمع مغولان خود که در ولایت حصا
می نشستند درین ویرانی بطرف قیر بکچن خود را کشیدند ابراهیم ترخان
و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حمزه سلطان و مغولان بقیر بکچن فرستادند
در قیر بکچن از عقب رسیده جنگ کردند و مردم ایلغار سلطان حسین میرزا را زیر کرده
و اکثر این امرا را فرود آورده باز گذاشتند

بوذر رفت و ویران طور شده بجانب حصار برگشتند سلطان حسن میرزا
از آب گذشته بدیع الزمان میرزا و ابراهیم حسین میرزا و ذو النون ارغون و محمد ولی بیک را
بر سر خسرو شاه بایلغار جدا کرد و مظفر حسین میرزا و محمد برندق برلاس را بر سر ختلان
فرستاد و خود بر سر حصار آمد در نزدیک رسیدنها خبر دار شدند سلطان مسعود میرزا
مصلحت بودن حصار را درست نیافته بالا رویه رود شده براه سیره تاق پیش برادر
خورد خود بایسنغر میرزا به سمرقند رفت ولی هم خود را بطرف ختلان کشید و قلعه
حصار را باقی چغانیانی و محمود برلاس و سلطان احمد پدر قوچ بیک مضبوط ساختند
سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابو المحسن میرزا و بعضی جوانان را به بالا رویه دره
کمرود از عقب سلطان مسعود میرزا فرستاد در محل درآمدن تنگی میرسند
آنجا این کاری نمی توانند ساخت میرزا بیک و یکی بود آنجا شمشیر میرساند و حمزه
سلطان و مهدی سلطان چند سال بود که از شیبانی خان جدا شده و آمده
در ملازمت سلطان محمود میرزا بودند با جمع اوزبکهای خود

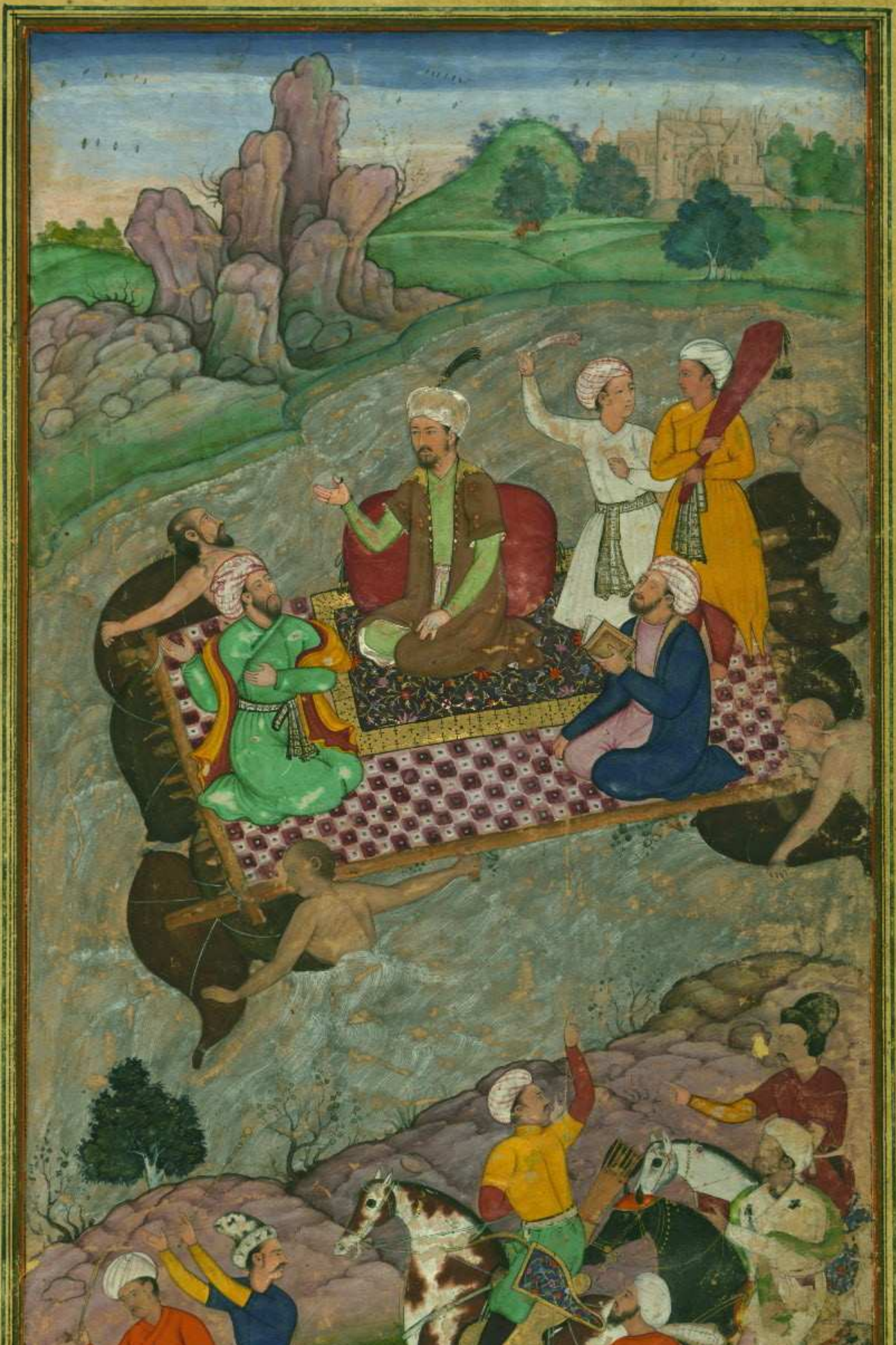

دم ایشان گریخته برآمدند چند کافر بقتل رفت درپنی گاه دره
راین چند جوانی را ببرکوب برآورده شده بود در محل گشتن کافران از بالای
تیر آمده تیر گذاشتند ما و قاسم بیگ را رسیده در محل آنکه تیز رسانیده میخواستند بگیرند جوانان دیگر
برآورده غنیم را گریزانیده پور از جدا اپاخته گرفتند در
الی زارهای گفار یک شب توقف نموده غله بسیاری گرفته
ورد و آمده شد درهمین ایام در نواحی تومان مندرآور دختر مقیم
ه چوچک را که حالا در نکاح شاه حسن است بقاسم کوکلتاش عقد کرده
مد چون صلاح رفتن بجانب هندوستان یافته نشد ملا بابا
اغزی را با چند جوانان بکابل فرستاده از نواحی مندرآور کوچ نموده به اتر و شیوه
ده شد چند روزی دران نواحی نشسته شد از اتر به کنر و نورگل رفته سیر کردم
کنر در جاله نشسته باورد و آمدم ازان پیشتر در جاله نشسته
دم خیلی خوش آمد در جاله نشستن بعد ازین شایع شد

نماز دیگر قاسم بیگ و قاضی شهر و ملازمانی که در کابل مانده بود
آمده ملازمت کردند روز جمعه غره ماه ربیع الآخر در نماز دیگر
مجلس شراب شد شباه چسن خلعت خاصه عنایت کردیم سحر شنبه در کشتی درآ
صبوحی کردیم نور بیگ درین صحبت عود می نواخت دران وقت تا
بنود نماز پیشین از کشتی برآمده باغی را که در میان کلکنه و کوه طرح کرده بودم
سیر کرده نماز دیگر بباغ بنفشه آمده شراب خورده شد از طرف کلکنه از فصیل
برآمده بارک آمدم شب سه شنبه پنجم ماه دوست بیگ که در راه تب شدی کرده
بود برحمت حق رفت بسی متاثر و متالم شدیم نعش دوست بیگ را بغزنی
برده در پیش دروازهٔ روضه سلطان گذاشتند دوست بیگ بسیار جوان خو
بود در امیری هنوز ترقی می کرد پیش از امیری در زمان ایچکی گری و نزدیکی
بودن چند مرتبه خوبها کار کرد از انجمله در یک فرسنگی اندجان در رباط
زورق در وقت شبخون آوردن سلطان احمد تنبل من با ده پانزده کس

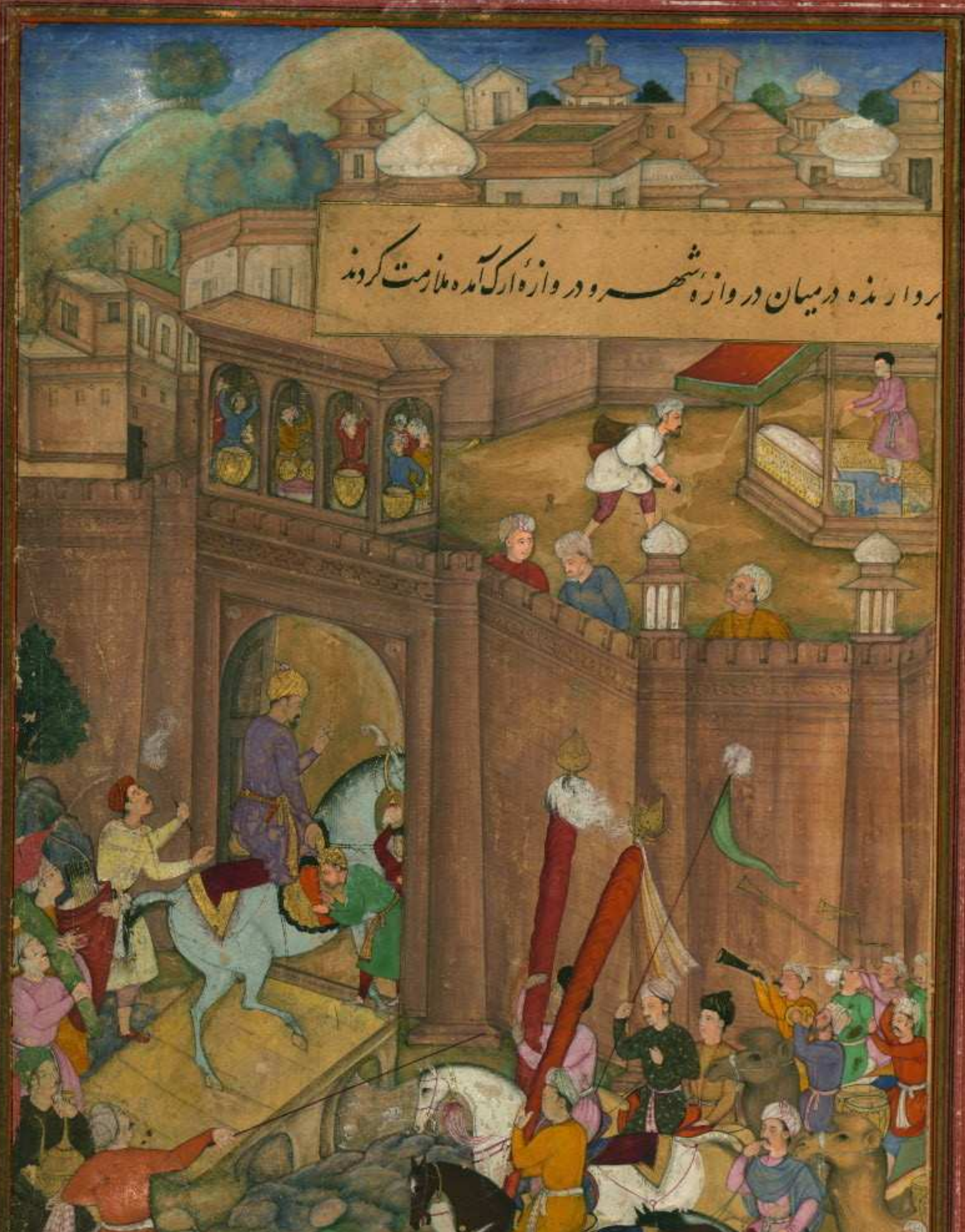

بروار نده درمیان دروازهٔ شهر و دروازهٔ ارک آمده ملازمت کردند

پسلطان محمد ویس زبونی اسپ مرا دیده و فرود آمده بمن اسپ خود را کشید
سوار شدم درهمان فرصت قنبر علی بیک پسر قاسم بیک زخمی از پیش جهانگیر میرزا
آمد و گفت که مدتی شد که جهانگیر میرزا را زور آورده بچاپاخشد جهانگیر میرزا برآمده رفت
ما متحیر شدیم درهمین حالت سید قاسم که در قلعهٔ پاپ بود رسیده آمد
عجب بی محل آمدن بود درین طور محلی آنچنان قلعهٔ مضبوطی اگر در دست نمی بود طوری
بود من به ابراهیم بیک گفتم که چه می باید کرد اندک زخمی داشت نمی دانم از آن
بود یا از دل بای دادن بود جواب سنجیده نتوانست گفت یکی خیال کردم
که از پل گذشته و پل را ویران کرده بطرف اندجان متوجه شویم بابا شیرزاد
انجا خیلی خوب کرد و گفت که از همین دروازه زور آورده می برائیم بسخن بابا شیرزاد
بطرف دروازه متوجه شدیم خواجه میر میران هم دران حال مردانه سخنان گفت
در وقت درآمدن در کوچه سید قاسم و دوست ناصر با باقی خیر جایقولاش می کنند
من و ابراهیم بیک و میرزا قلی کوکلداش پیشتر بودیم بحجره و برو شدن

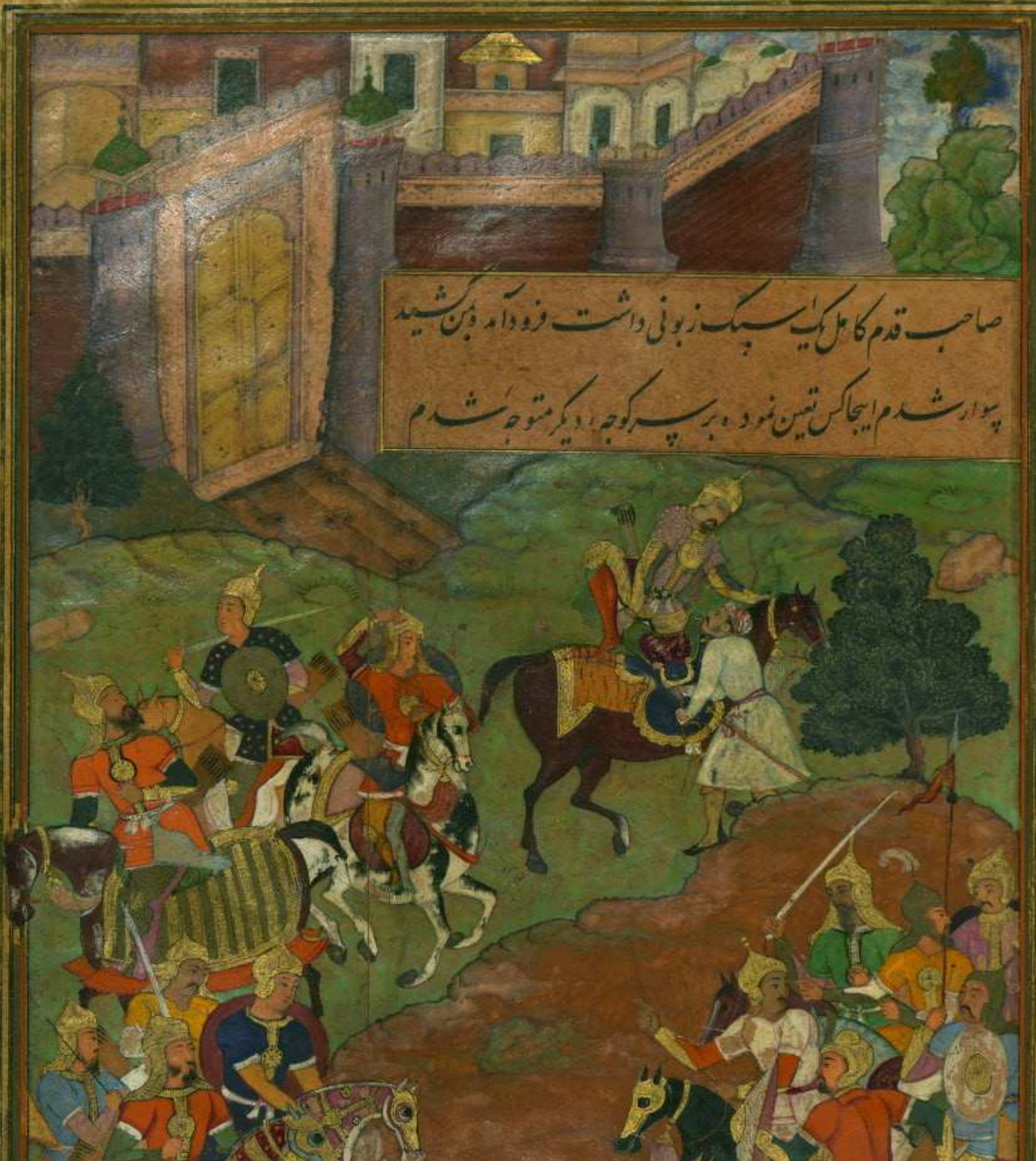

صاحب قدم کامل که اسپک زبونی داشت فرود آمده بمن کشید

سوار شدم اینجا کس تعیین نموده بر سر کوچه دیگر متوجه شدم

آفتاب یک قد نیزه برآمده بود که آنگیز جنگ شد تا نیم روز شدن ضرب جنگ
بود نیم روز شده که اعدا مغلوب و مقهور و احبا مبتهج و مسرور شدند بفضل و کرم
الله تعالی اینچنین کار دشواری را بما آسان کرد و آنچنان لشکر بسیاری را در نیم ر
بخاک یکسان کرد و پنج شش هزار کس نزدیک ابراهیم در یک جا بقتل رسیده بودند
دیگر در هر جا هر جا مرده‌ها را درین معرکه پانزده شانزده هزار کس تخمین می کردیم در وقت
آمدن آگره از تقریر مردم هندوستان معلوم شد که چهل پنجاه هزار کس درین معر
باغی را زیر کرده فرود آورده فرود آورده روان شدیم از پیش رو امرای فرود
آورده را و اوغانان را آوردن گرفتند خیل خیل فیلان را با فیلبانهای آنها را آورده
پیشکش کردند از عقب غنیم رفته از تابین خاصه قاسم بای میرزا و بابا چهره و بوجکه
با همراهانش ابراهیم را برآمده خیال کرده قاغوچی تعیین کردیم که تا آگره رسیدن
به تعجیل رفته خود را بانجا رسانند از میان اردوی ابراهیم گذشته سراچه و خانهای
او را سیر کرده در کنار سیاه آبی فرود آمدیم نماز دیگر بود که طاهر تبری برادر خور

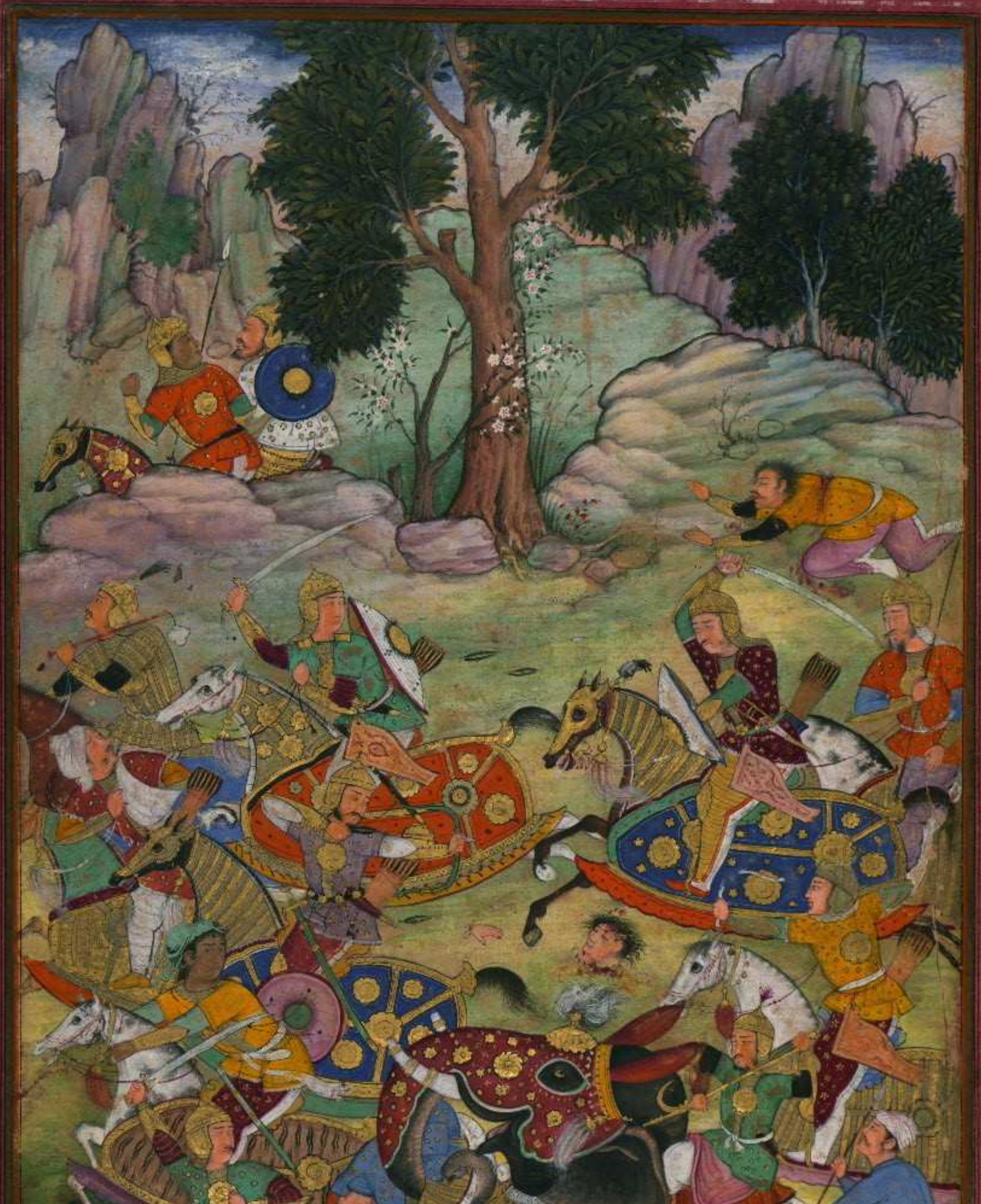

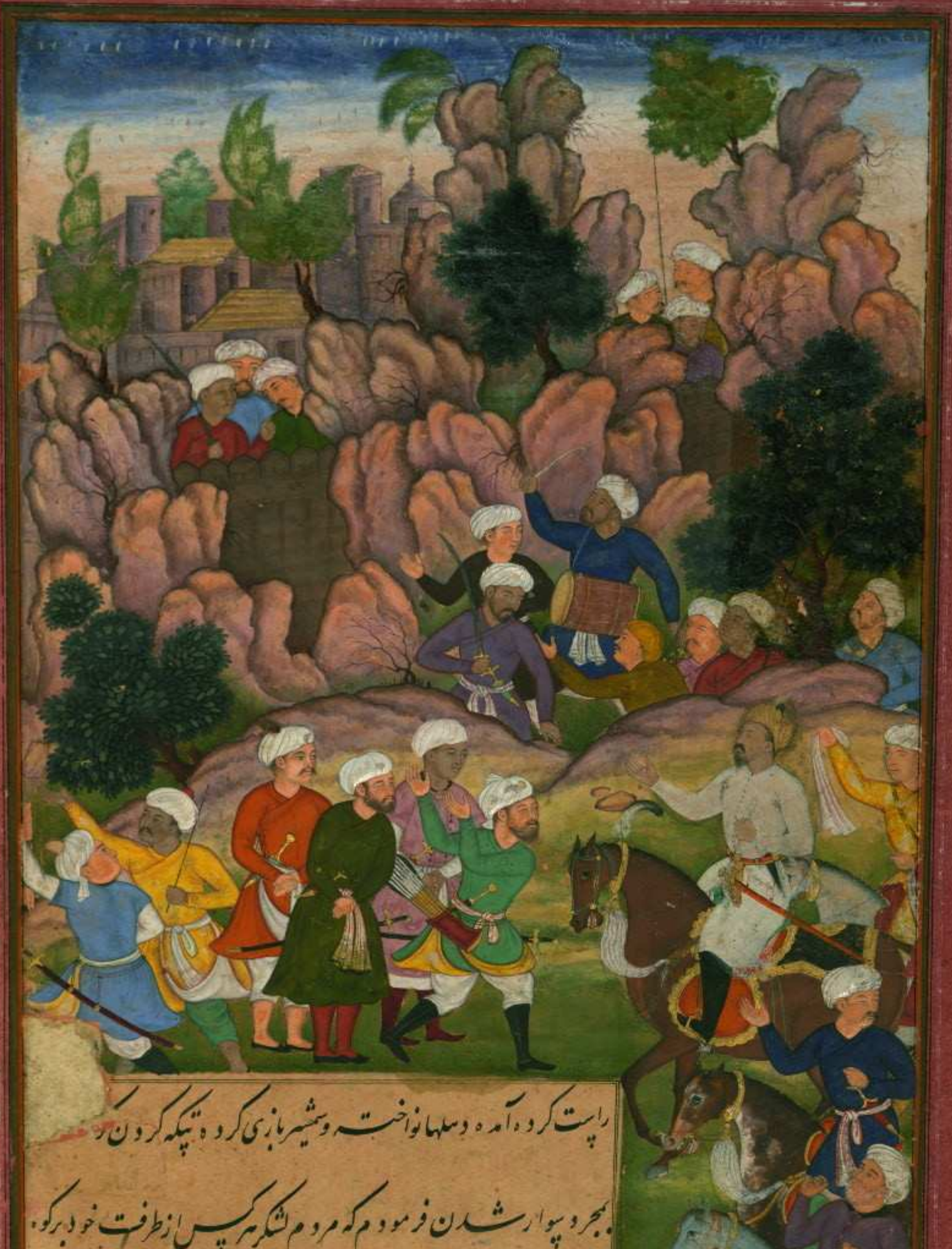

رایت کرده آمده دهلها نواخته وشمشیر بازی کرده تپکه کردن ر

بمجرد سوار شدن فرمودم که مردم لشکر هر کس از طرف خود برگو.

برآیند مردم لشکر از هر طرف تاخته متوجه شدند

حصت داده شد شاه بیگم هم [illegible] خان میرزا متوجه شدند خاله من
هر نگار خانیم هم خیال رفتن بدخشان کردند مناسبت ایشان همراه
دون با من بیشتر بود زائیده ایشان بودم هرچند منع کرده شد
منوع نشدند ایشان هم بطرف بدخشان رفتند در ماه جمادی الاول
زکابل بعزیمت هندوستان کوچ نموده شد از راه خورد کابل بسنج
رسیده از قوروق سپای از کوتل گذشته شد افغانانی که درمیان
کابل و لمغان می باشند در زمان امنیت هم دزد و دزدافشارند انچنین
وقایع را خود ازخدا می طلبند و نمی توانند یافت مرا کابل را پرتافته بهندوستان
ال نموده یک بدی ایشان ده شده خوبان ایشان هم
شد تا آنجا رسید که صباحی که از جیکدالیک کوچ می نمودیم
افغانانی که در میان بودند مثل خضر خیل و شمو خیل و خرلجی و خوگیانی
خیال بستن راه کوتل جیکدالیک نموده برکوهی که بطرف شمال است

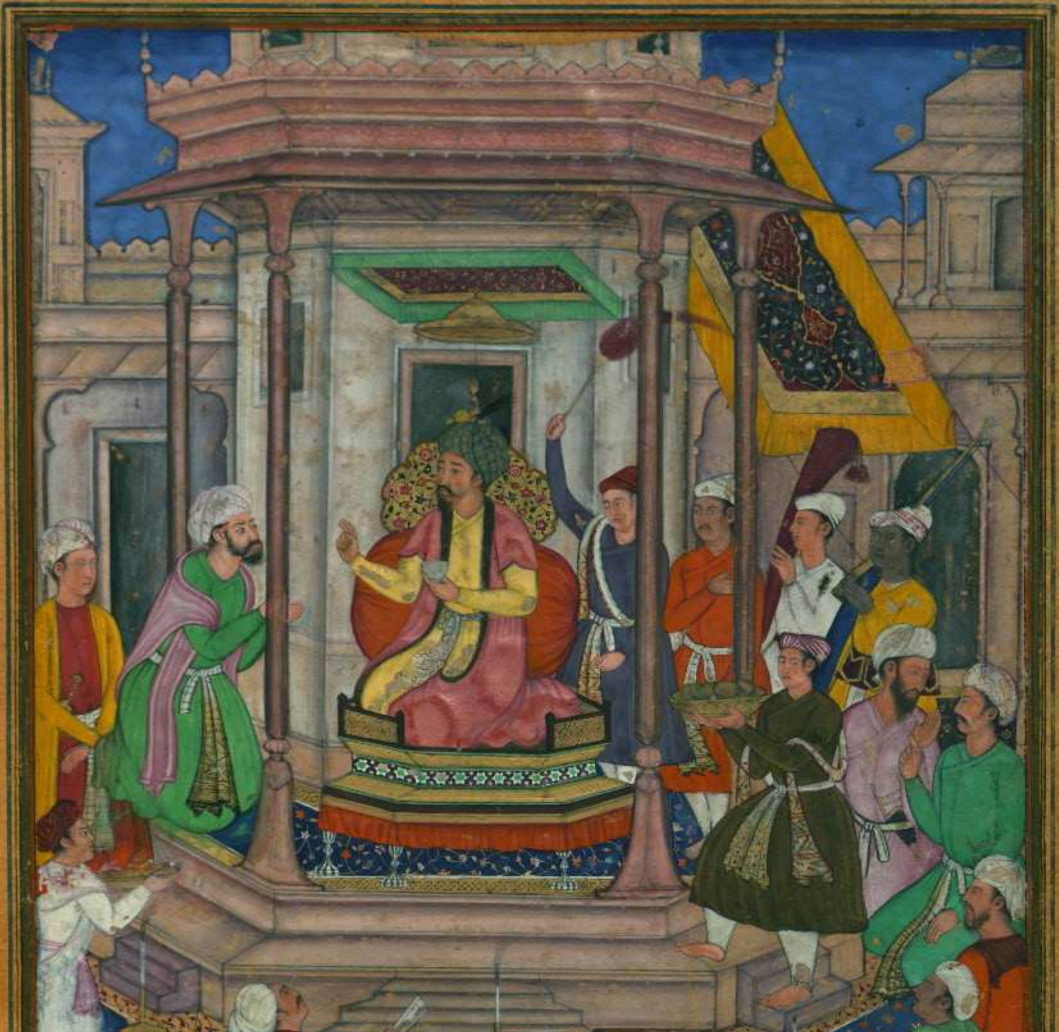

بجهت زمین هموار غالبا آب عمیق نبوده در کنار رود دشت کته داد که
تا آب ایستاده می آمد فرود آمدیم رود رود خشکیست اینجا هرگز آب روان نیست
چند نوبت که ازین گذشتیم هرگز درین رود آب روان دیده نشده درین نوبت
بجهت بارانهای بهاری درین رود آنچنان آب آمده بود که اصلا گذر یافته نشد

اگرچه چندان عریض نیست ولی بسیار
عمیق بود تمام اسپ و شتر را شناو

کنانده گذشته شد بعضی ثقل پرتال چیزها را بار غنچی بسته
از انطرف کشیده گرفتند ازین آب گذشته براه کهنه
تانیی از بند پرده گذشته بغزنیی آمدیم جهانگیر
میرزا یک دو روز مهمانداریها کرده و آشها کشیده

خنجر مرصع بیست و پنج قبضه کتاره مرصع شانزده قبضه جمدهر مرصع دو قبضه
چهار قبا چهار ثوب چکمن سقرلات بیست و هشت ثوب سقرلات پنجاه قد
روز صحبت باران بسیاری بارید سیزده مرتبه باران بارید بعضی از مردم که
بیرون جا رسیده بود تمام تر شدند بمحمدی کوکلداش ولایت سامانه را
عنایت کرده به سنبل بطریق ایلغار تعیین کرده حصار فیروزه را بهمایون بطریق
جولدو داده شده بود سنبل را هم بهمایون عنایت کردم هندو بیگ ر
در پیش همایون گذاشته شده از جهت این مناسبت بجای محمدی سنبل
به طریق ایلغار هندو بیگ و کته بیگ و ملک قاسم بابا قشقه با برادران
و خویشانش و ملا اپاق را و شیخ گورن را با ترکش بندان میان دوآب
ایلغار فرستاده شد سه چهار نوبت از قاسم سنبلی اقبل نموده ما را احاط
کرده است ایلغار بیاید بهتر است بین باین شق و باین هیات خود که
از ما گریخته و دامنه کوه را گرفته رفته افغانان گریخته و پریشان شده

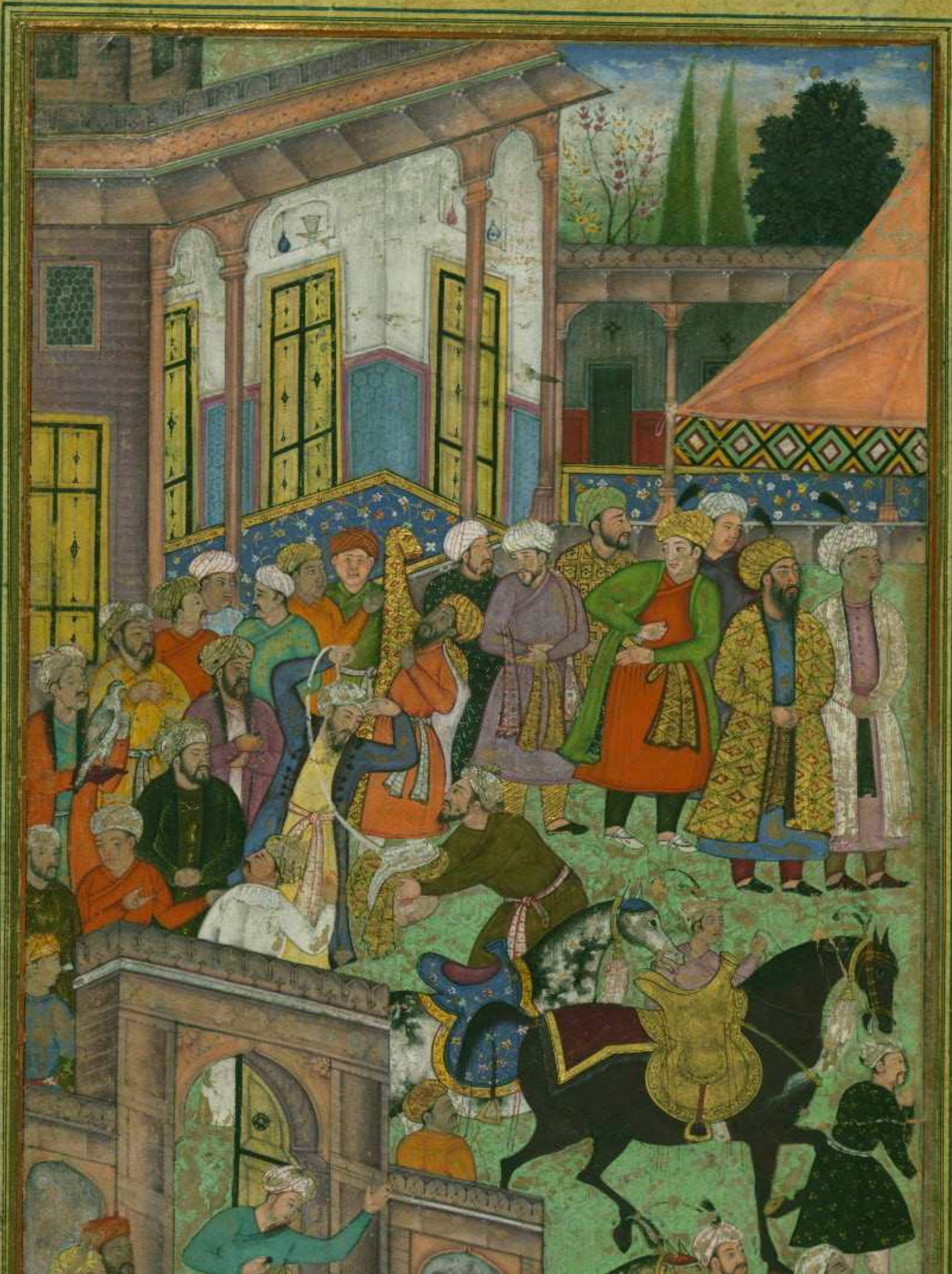

یک درخت پرکلانی را دیده نواحی بگرام را سیر کردم راهبر ملک بوسعید کمری بود

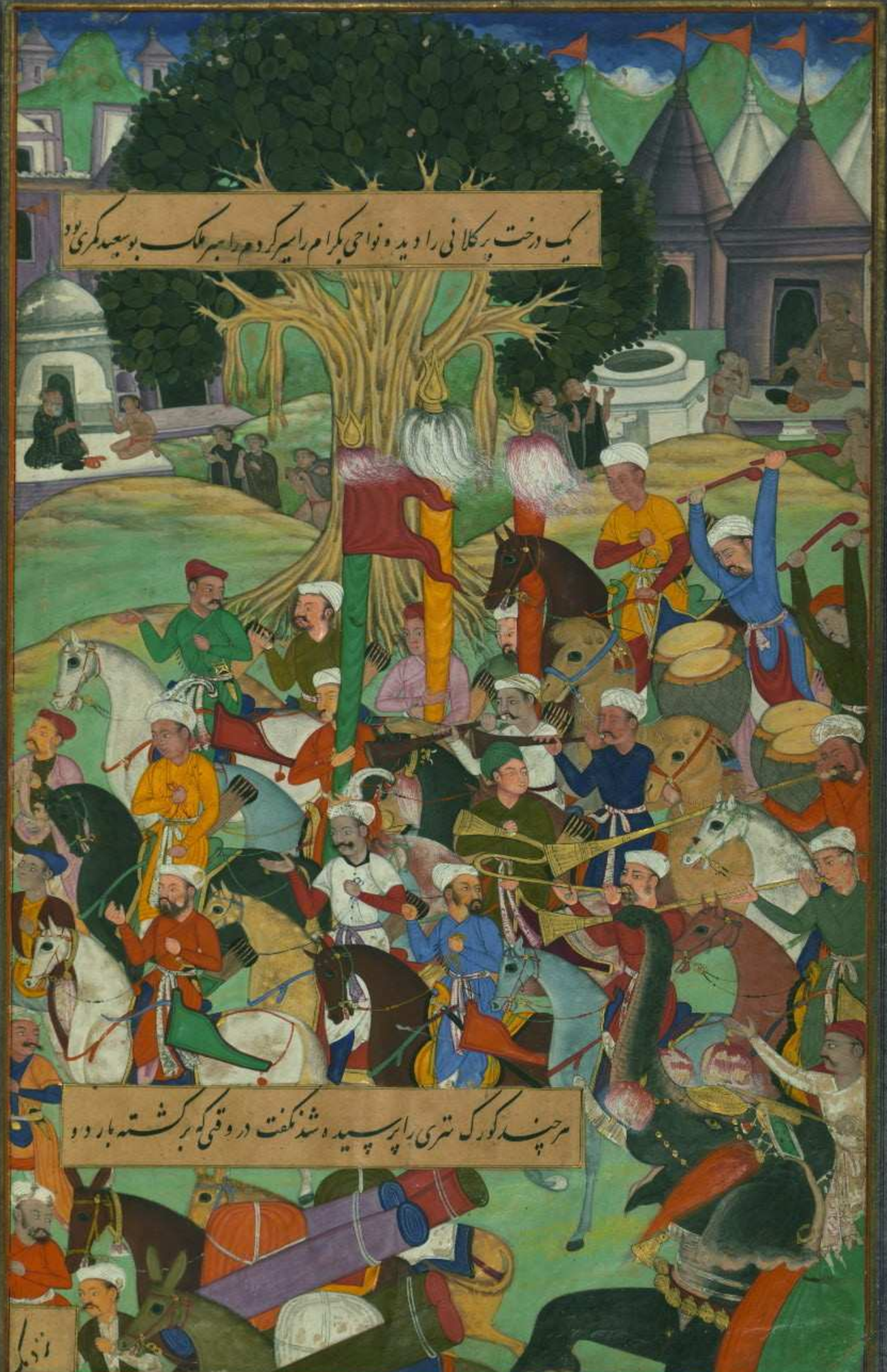

هرچند گورکتری را پرسیده شد نگفت در وقتی که برگشته بار دو

بودند بجهت لشکرهای ایشان و لشکرهایی که عقب مانده بودند یک دو روزی
در آن نواحی توقف کرده و بخود همراه ساخته و آمده از جوی شاهی پایان تر
در قوش گنبد فرود آمدیم ناصر میرزا نوکر و چاکر خود از ولایت خود
یک چیزی رسانیده دو سه روزی عقب تر بیاییم گفته از
قوش گنبد رخصت طلبیده ماند از قوش گنبد کوچ نموده در گرم چشمه
فرود آمده بودیم که از کلانتران کاگیانی پچی را که همراه کرده شد یک
دو کوچ از خیبر گذشته در جام فرود آمده شد تعریف گورکهتری شنیده
شده بود یک معبد جوکیان و هندوان این بوده از جاهای دور آمده
درین گورکه موی سر و ریش تراشیده بوده اند چون در جام فرود

چهارشنبه
پیش کردن بگرام
آمدیم همان زمان بجهت

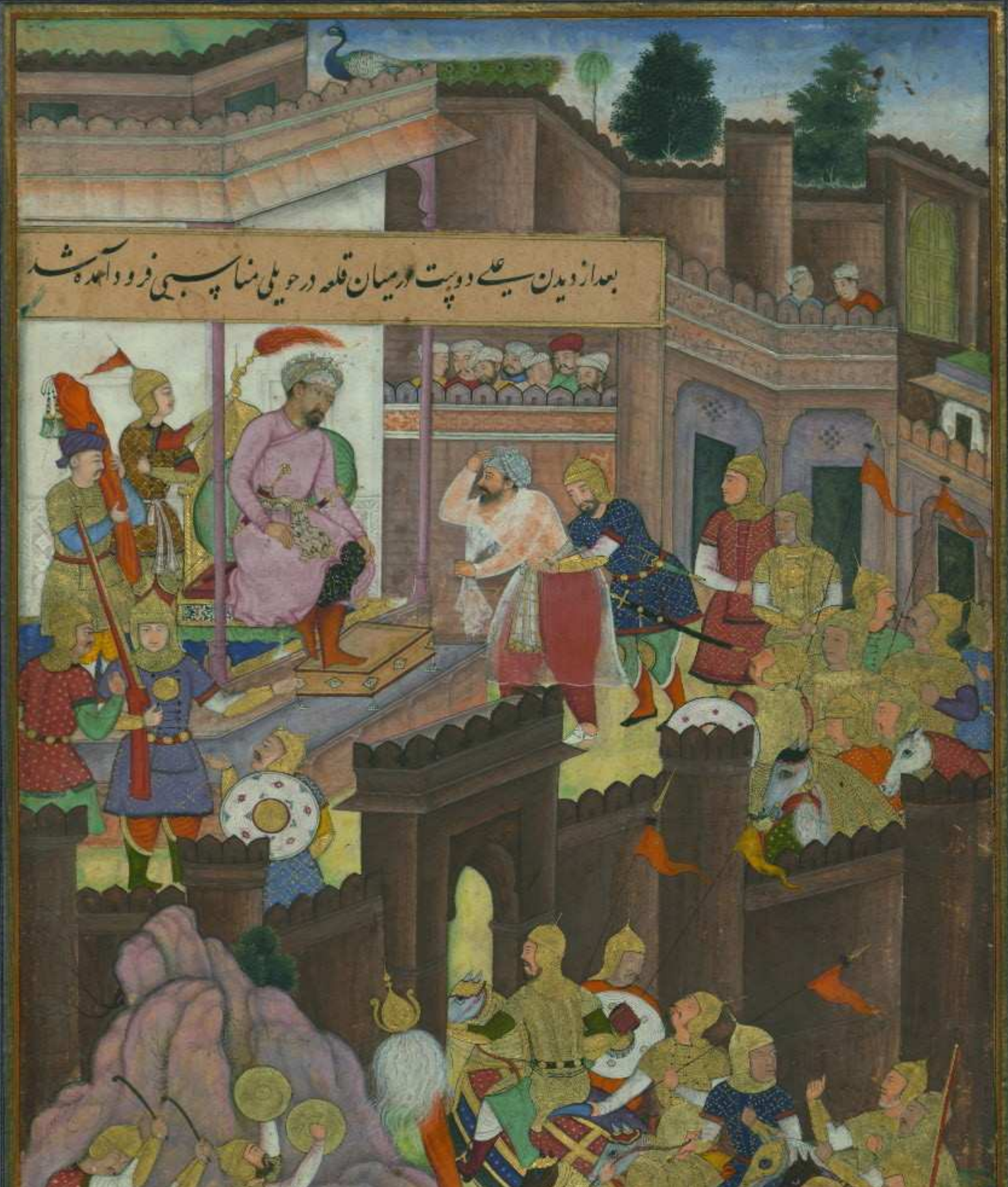

بعد از دیدن سی علی دو پیت در میان قلعه در حویلی مناپسبی فرود آمده شد

برآمده شود چون این مقدار آمده ایم می باید رفت هیچ چیز

سخن را اینجا گذاشته و توکل
بخدا پشت را الهی بسته شود

نموده روان شدیم وقت سنت بود که بدروازه قلعه

مرغینان آمدیم علی دوست
طغای عقب دروازه ایستاده

ودروازه را واکرده التماس عهد کرده بعد از عهد و شرط کردن

در دروازه را واکرده
ملازمت کرد

من مثل سابق تعظیم کرده و برخواسته خیلی هم درشت بروی او نیامدم محمد حسین
میرزا که باچنین زشت و شنیع حرکات اقدام کرد و باین نوع شور و فتنه انگیزیها
اهتمام نمود اگر پاره پاره میکردم جای آن داشت و بانواع عذاب و عقوبت
سزاوار بود چون در میان یکنوع خویشی شده بود از خانیم زاینده من نگار خانیم
فرزندان و دختران داشت این حقوق را یاد کرده محمد حسین میرزا را آزاد
نمودم بطرف خراسان رخصت داده شد این بیمروت و حق ناشناس مرد
اینچنین نیکیهای مرا که جان او را بخشیدم بالکل فراموش کرده در پیش شیباق خان
از من شکایتها و غیبتها کرده بود. اندک وقتی نگذشت که شیباق خان او را کشته بجزای او رسانید

تو بد کننده خود را بروزگار سپار
که روزگار ترا چاکریست کینه گزار

احمد قاسم کهبر و چند جوانان دیگر را که از عقب خان میرزا فرستاده شده بودند
در پشتهای قرعه بلاق بخان میرزا می رسند گریختن هم نمی توانند قوت و جرات
دست جنبانیدن هم نداشت باری گرفته آوردند من در دیوانخانه کهنه

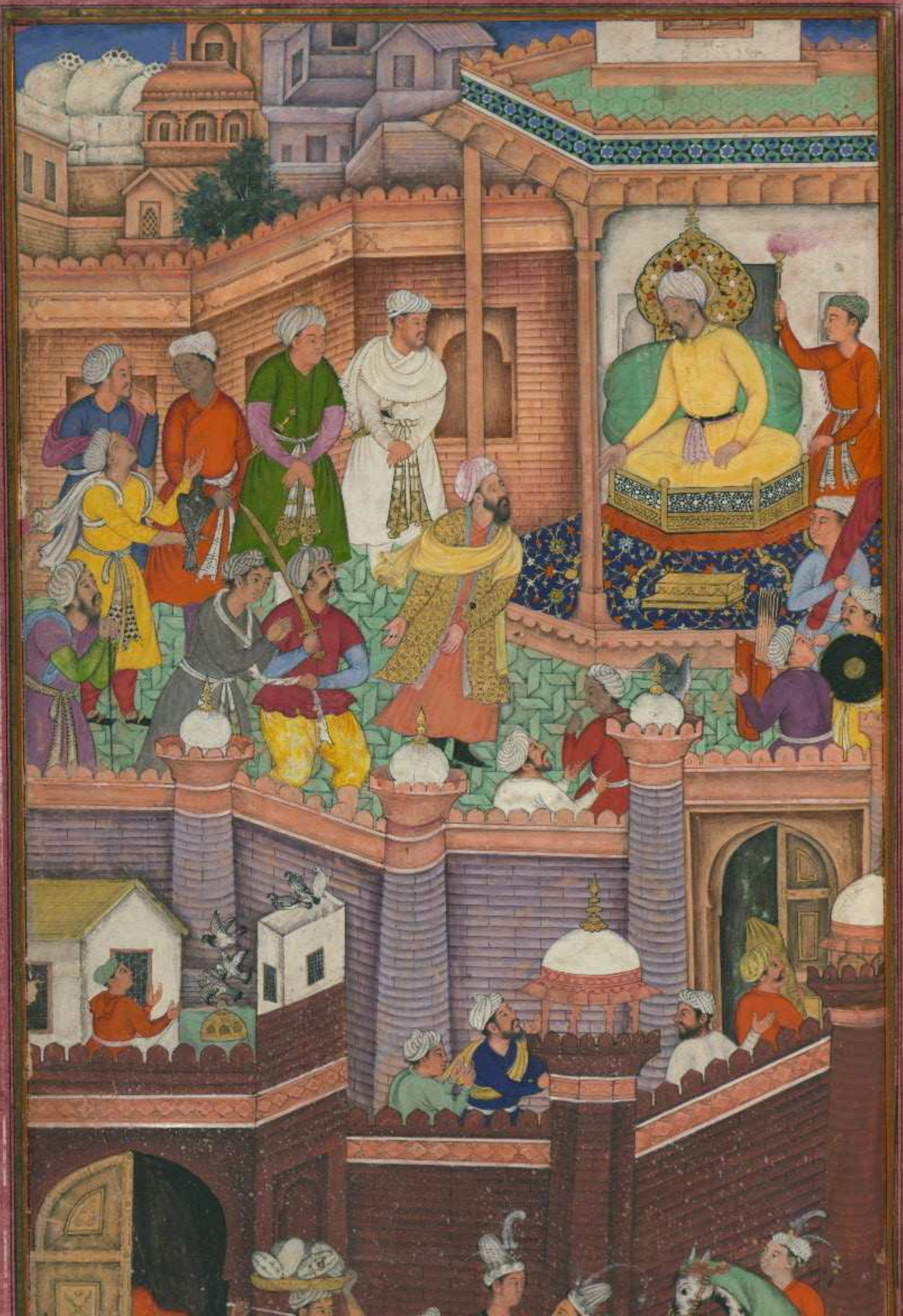

انجه او گفته بود گفت روز بیگاه شده بود و راه هم دور بود نتوانستیم رفت
درین منزل گذشتن از آب سند و کدام طرف متوجه شدن را مشورت
کرده شد باقی خغانیانی بعرض رسانید که آب بگذشته از همین جا درمیان یک
جایی منزل کرده کهت نام جاییست آنجا رفته می شود که مردم پرجمعیت
بسیار مال آنجا می باشند خبه کابلی را هم آورد که موافق آنجه او گفته بود
بعرض رسانیدند این جاها هرگز شنیده نشده بود هرگاه مردکلان صاحب
اختیار طرف کهت را مصلحت دیده بجهت مدعای خود گواهان هم گذرانده
باشد فسخ عزیمت آب گذشتن هندوستان کرده از جام کوچ نموده آب باره را
گذشته نزدیک به مچرخ دابانی آمده فرود آمده شد دران محل افغان گاگیانی
در پشاور بوده‌اند از وهم لشکر در دامنه این کوه خود را کشیده بوده‌اند از
کلانتران گاگیانی خسرو گاگیانی درین منزل آمده ملازمت کرد او را هم
همراه یحیی بجهت مصلحت راه و زمین کرده شد ازین منزل نیم شب کوچ نموده در لغمان

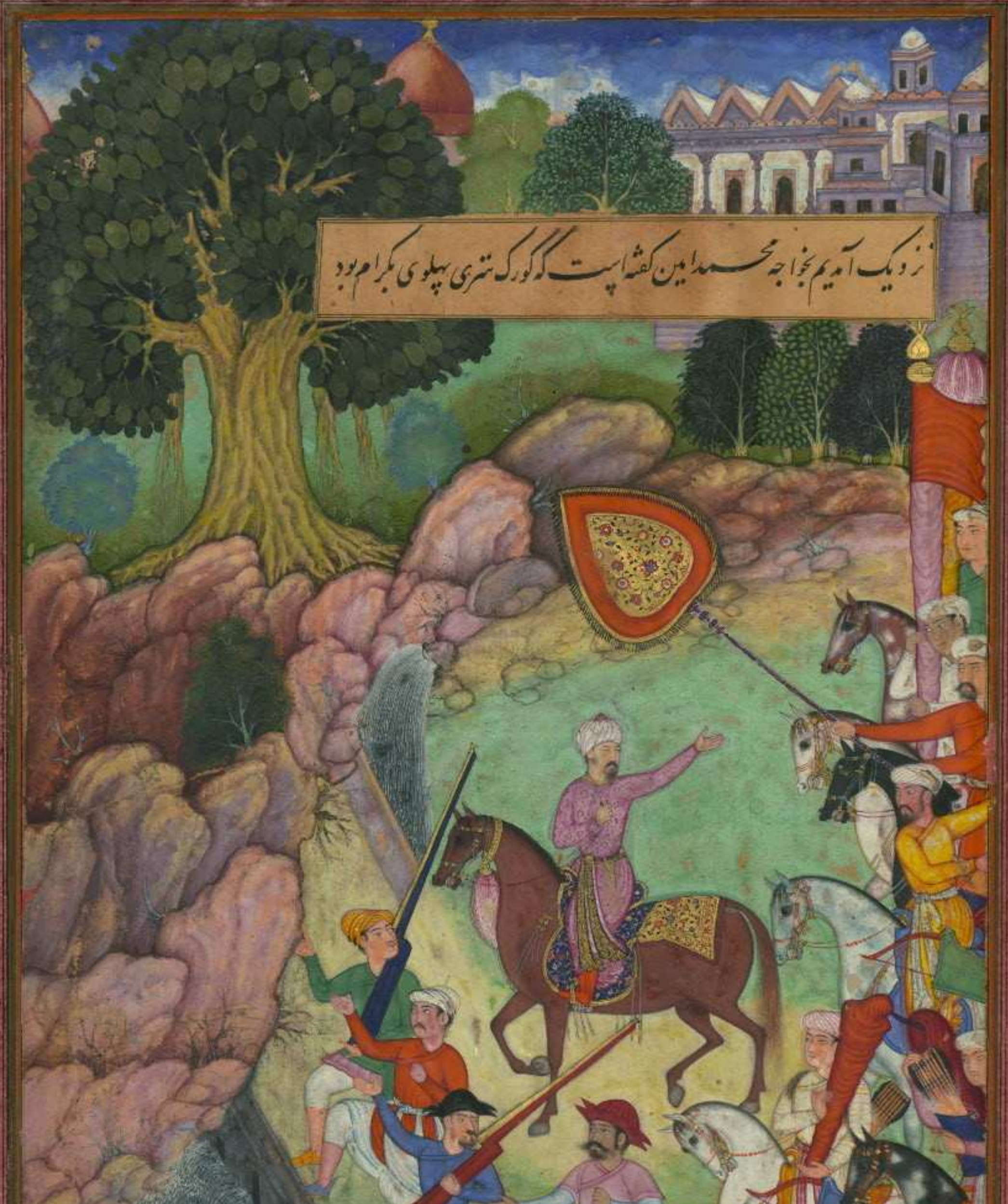

نزدیک آمدیم بخواجه محمد امین کفشاپت که گورک تتری پهلوی بگرام بود

از جهت ملاحظه غارهای تنگ و جاهای مخاطر نگشتم خواجه فی الحال خباثت کرد

در هر طوی اتش هر که از میان همه مردم برآمده شمشیر بپاشیده باشد این اولوس را
او میکرد در وقتی که بشاهرخیه رفته طغایی خود سلطان محمود خان را دیدم اولوش
بهادری سید قاسم گرفت و در جنگ روز اول بخدابردی اکه من تیر تخش رسیده
فوت کرد ۰ و چون بی یراق جنگ انداخته شده بود جوانان ضایع شدند خیلی کس
زخمی شدند در پیش ابراهیم سیار و یک تخش انداز بود بسیار خوب می انداخت آنجبال
تخش انداز دیده نشده بود اکثر مردم را او زخمدار میساخت و بعد از فتح قلعه
پیش من می باشید چون محاصره ممتد شد فرموده شد که در دو سه جا سرکوبها ساخته
نقبها اندازند و به اسباب قلعه گیری بجد مشغول شدند امتداد محاصره چهل روز
کشیده آخر ابراهیم سیار و عاجز آمده بتوسط خواجه مولانای قاضی اختیار
غلامی نموده در ماه شوال شمشیر و ترکش را در گردن خود آویخته و آمده ملازمت نمود
قلعه را سپرد خجند هم مدت مدید بود که بدیوان عمر شیخ میرزا تعلق داشت
چون درین فرصت فتور در سرکار میرزا راه یافته بود سلطان احمد میرزا

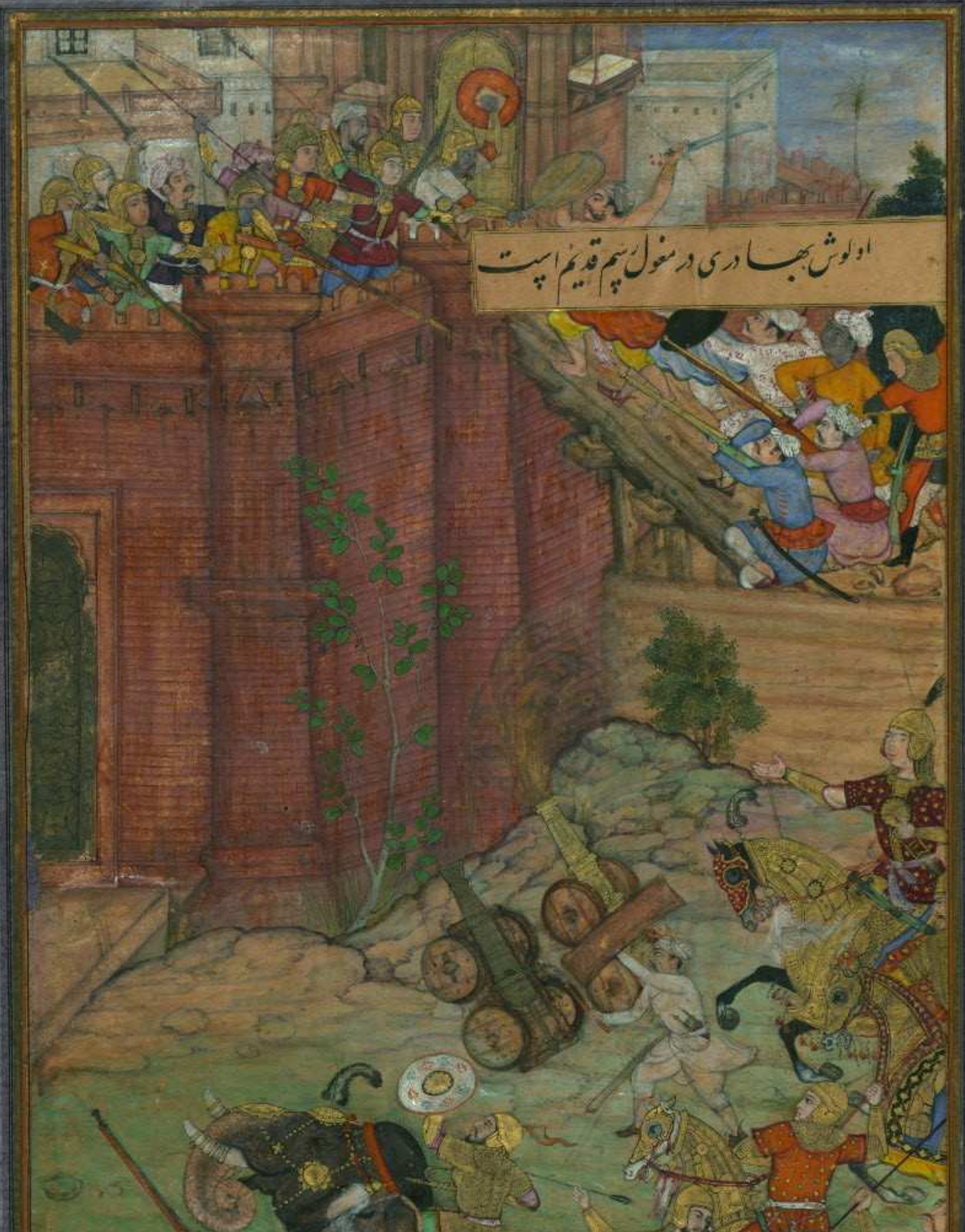

اولوش بهادری در مغول رسم قدیم است

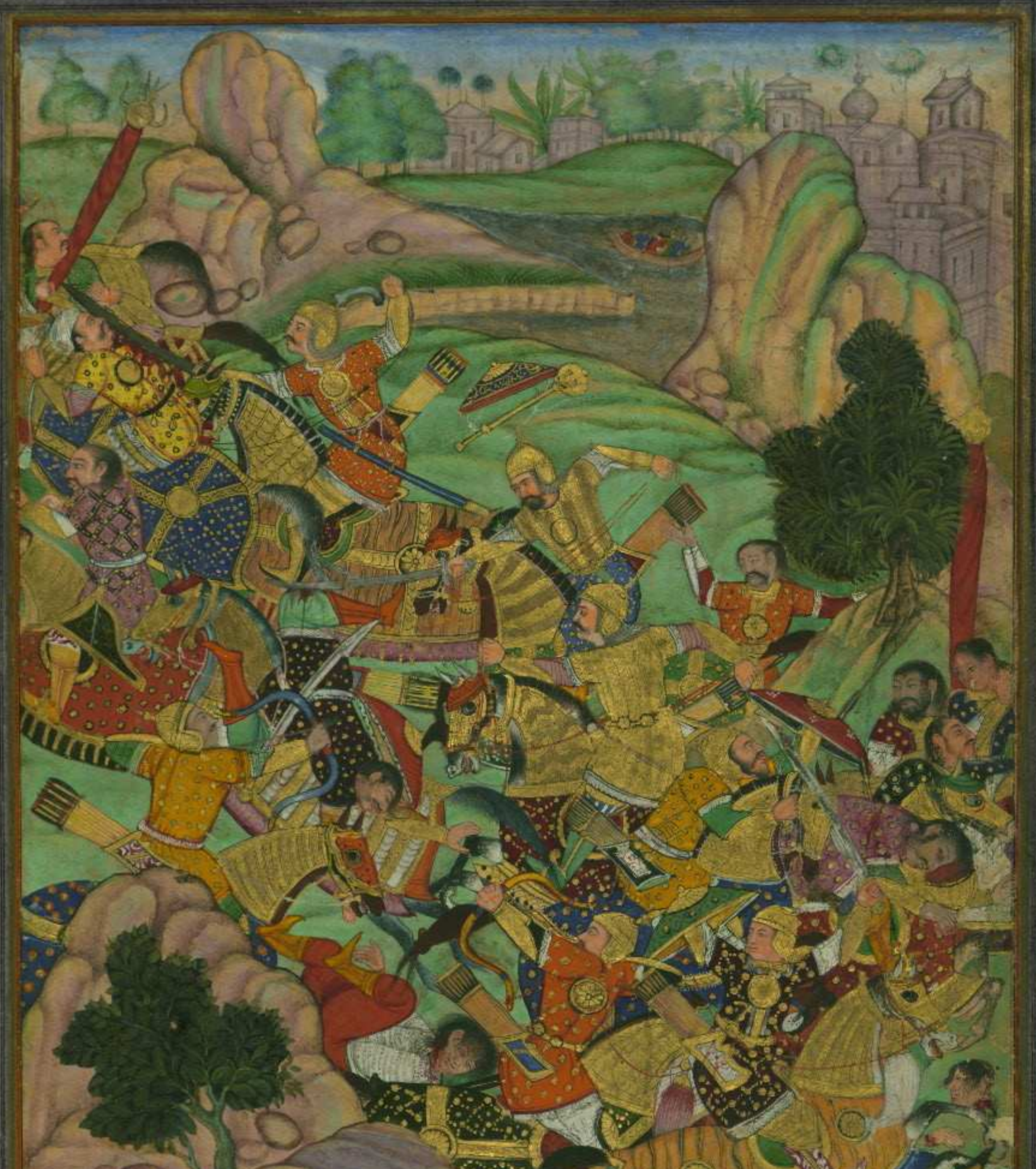

و محمد علی واخوردند من گفتم که اینها کس کمی اند پیاده رفته اسب اندازیم چون رفتیم اسپ انداختیم اینها ایستاده ماندند

معلوم و مشخص نیست لشکری که بود تمام رفت از ما چهار کس هیچ مقدار متصور
خوانده شد رقعه این مردم گریخته را جمع فرموده جنگ باید کرد قتاره کرده

بمردم رسیده و پیشتر زده هرچند
کرده شدم مردم نایستادند

باز همین چهار کس برگشته تیر گذاشته شده اندک ایستادند چون یکدو نوبت دیگر
که به چهار کس پیش نشستیم باز بدنبال کردن مردم و فرو آوردن ایشان مشغول شدند

باز همین پیشتر به چهارم مرتبه مردم را
نگاه داشتم چون نایستادند

باز همین سه کس برگشته و تیر گذاشته غنیم را گراندم تا سه گروه مردم را تا روبروی شبه
خراپوک و پشامون دنبال کرده آمدند در وقت رسیدن به ثنیه مبشر

[illegible] ,N.g.

W.596
Walters Art Gallery
Baltimore, MD USA

	fol. 31b: *Title:* Birds of Hindustan: luchas, called būqalamūn, and partridges. *Form:* Illustration *Comment:* Thackston, William, trans. The Baburnama. pp338-339 (278b-279b).
Acquisition	Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest
Binding	The binding is not original. Limp dark green morocco (without flap), late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
Bibliography	Smart, Ellen, “Paintings from the Baburnama: A Study of Sixteenth-Century Mughal Historical Manuscript Illustrations” (Ph.D. diss. School of Oriental and African Studies, University of London, 1977): 29, 109-129, 165-171, 173, 191, 206, 210, 212, 214, 219, 223. 226-228, 233-235, 257, 259, 260, 272, 303, 305, 349. Information about the manuscripts of the Baburnamah can be found in the Journal of the Royal Asiatic Society (JRAS) for the years 1900, 1902, 1905, 1906, 1907, and 1908. Smart, Ellen S. “Yet another illustrated Akbari Baburnama manuscript”. Facets of Indian art, 1986: 105-115. S I Ti͡uli͡aev, Miniati͡ury rukopisy "Babur-Namė" (Moscow, 1960). Randhawa, M.S., Paintings of the Baburnama (New Delhi, 1983) The Baburnama : memoirs of Babur, prince and emperor / translated, edited, and annotated by Wheeler M. Thackston (Washington, DC, 1996) Bâburnâma : Chaghatay Turkish text with Abdul-Rahim Khankhanan's Persian translation / Zahiruddin Muhammad Babur Mirza ; Turkish transcription, Persian edition and English translation by W.M. Thackston, Jr./ 3 vols. (Harvard, 1993).

fol. 27a:

Title: Animals of Hindustan: small deer and cows called gīnī. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336 (section 276b).
Form: Illustration

fol. 27b:

Title: Animals of Hindustan: monkeys called bandar that can be taught to do tricks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p336-337 (276b).
Form: Illustration

fol. 28b:

Title: The date trees of Hindustan. Thackston, William, trans. The Baburnama. p344 (sections 284b and 285).
Form: Illustration

fol. 29a:

Title: Birds of Hindustan: bats and ducks. Thackston, William, trans. The Baburnama. p341 (section 281).
Form: Illustration

fol. 29b:

Title: Birds of Hindustan and alligators
Form: Illustration
Label: Birds of Hindustan, such as crows, magpies, and cuckoos, are shown living beside the water, where are found alligators. Thackston, William, trans. The Baburnama. p280-281 (sections 280-281b).

fol. 30b:

Title: Babur and his army in the Sinjid valley
Form: Illustration
Label: Babur and his army in the Sinjid valley march toward Kabul.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p166 (125).

fol. 31a:

Title: Birds of Hindustan: starlings, called pandāvalī.
Form: Illustration
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p338 (278b).

Label: Babur is depicted with his party hunting for rhinoceros in Swati.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p275 (222b).

fol. 22b:
Title: Babur and his warriors visiting a Hindu temple
Form: Illustration
Label: Babur and his warriors visiting the Hindu temple Gurh Kattri (Kūr Katrī) in Bigram
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p285 (232b-233).

fol. 23b:
Title: Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur
Form: Illustration
Label: Bāqī Chaghānyānī pays homage to Babur, near the river Oxus (Daryā Āmū), in 910 AH/1504 CE.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. pp161-162 (120b).

fol. 24a:
Title: The fall of Samarqand.
Form: Illustration
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p89 (50b-51).

fol. 25b:
Title: The inhabitants of Osh (Ūsh) drive out the enemy
Form: Illustration
Label: The inhabitants of Osh (Ūsh) drive the enemy out with sticks and clubs with a view to holding the town for Babur.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p101 (63b).

fol. 26b:
Title: Animals of Hindustan: monkeys, rodents and the peacock. Thackston, William, trans. The Baburnama. pp336-337 (sections 27b-277b).
Form: Illustration

fol. 16a:

Title: Babur entering Kabul
Form: Illustration
Label: Babur entering Kabul is welcomed by Qāsim Beg, the city qadi, along with his retinue.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p286 (233b).

fol. 17b:

Title: Babur riding a raft from Kunar back to Atar
Form: Illustration
Label: Babur, during his second Hindustan campaign, riding a raft from Kunar back to Atar, where he camped. T
Comment: hackston, William, trans. The Baburnama. p265 (214b).

fol. 18b:

Title: The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā
Form: Illustration
Label: The battle of Sultan Ḥusayn Mīrzā against Sultan Masʿūd Mīrzā took place at Hiṣṣār in the winter of 901 AH/1495 CE.

fol. 19a:

Title: Ḥamzah Sulṭān, Mahdī Sulṭan and Mamāq Sulṭān pay homage to Babur. Thackston, William, trans. The Baburnama. p69 (section 34).
Form: Illustration

fol. 20b:

Title: The final phase of the battle of Kandahar on the side of the Murghan mountain.
Form: Illustration
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p261 (section 211).

fol. 21b:

Title: Babur and his party hunting for rhinoceros in Swati.
Form: Illustration

fol. 11a:

Title: Presentation of awards at Sultan Ibrāhīm’s court
Form: Illustration
Label: This scene depicts an awards ceremony at Sultan Ibrāhīm’s court before an expedition to Sambhal.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p356 (296b-297).

fol. 12b:

Title: Babur being entertained in Ghaznī by Jahāngīr Mīrzā.
Form: Illustration
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 195 (153b).

fol. 13b:

Title: The confrontation with the Afghans
Form: Illustration
Label: This scene depicts the battle with Afghans from the area of Kabul and Lamghan at the Jīkdālīk (Jagdalak) pass.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 264 (214).

fol. 14a:

Title: The battle of Panipat
Form: Illustration
Label: The battle of Panipat at which Sultan Ibrāhīm, the last of the Lōdī Sultans of Delhi, dies.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p 325-327 (266-267b).

fol. 15a:

Title: Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse
Form: Illustration
Label: During an attempt to defend the Akhshī fort, Sultan Muḥammad Vays offers Babur a healthy horse to replace his ailing one which he got from Ṣāḥib Qadam. Thackston, William, trans. The Baburnama. p149 (section 112).

Form: Illustration
Label: The siege and battle of Isfarah, at which Babur and his army descend upon the fortress of Ibrāhīm Sārū.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p65 (30b-31).

fol. 7a:
Title: A foray to Kuhat (Kohat)
Form: Illustration
Label: On their way to Hindustan, Babur and his men stop for the night before crossing the Indus river.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p314 (254).

fol. 8a:
Title: Muḥammad Ḥusaym Mīrzā being released by Babur
Form: Illustration
Label: Despite his treachery, Muḥammad Ḥusaym Mīrzā, a relative of Babur, is being released and sent to Khurāsān.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p249 (201b).

fol. 9b:
Title: Having opened the gates of the Murghīnān fortress, ʿAlī Dūst Ṭaghāyī is paying homage to Babur.
Form: Illustration
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p98-99 (60b-61).

fol. 10b:
Title: Babur on the way to Hindustan camps at Jām
Form: Illustration
Label: Babur on the way to Hindustan camps at Jām and with the help of his guide Malik Bū Saʿīd Kamarī is exploring Bigram and enquiring about the Hindu temple Gurh Kattri.
Comment: Thackston, William, trans. The Baburnama. p187 (145b).

Form	Book
Genre	Historical
Language	The primary language in this manuscript is Persian.
Support material	Paper Re-margined in different colors at a later stage, late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
Extent	Foliation: 35 Textblock of 27 folios flanked by four later fly leaves at each end.
Dimensions	21.0 cm wide by 32.0 cm high
Written surface	9.0 cm wide by 17.0 cm high
Layout	Columns: 1 Ruled lines: 12
Contents	*fols. 5a - 31b:* *Title:* Bāburnāmah *Incipit:* معلوم وومشخص نیست لشکری که بود تمام رفت ... *Text note:* Text begins abruptly; no continuous narration from one leaf to another, implying that the leaves were selected and bound at random. *Hand note:* Two different but clear nastaʿlīq hands. *Decoration note:* Thirty full-page miniatures; colored borders
Decoration	*fol. 5b*: *Title:* Babur confronts his enemies *Form:* Illustration *Label:* This painting depicts the Mughal emperor Babur with his brave companions confronting their enemies in the mountains of Kharābūk and Pashāmūn. The text refers to Babur and his few men deciding to charge the enemy, who just stood there. *fol. 6a*: *Title:* The siege and battle of Isfarah

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.596
Descriptive Title	Memoirs of Babur
Text title	Bāburnāmah *Vernacular:* بابر نامه *Note:* Also known as Wāqiʿāt-i Bāburī.
Author	*Authority name:* Babur, Emperor of Hindustan (d. 937 AH / 1530 CE) *As-written name:* Ẓahīr al-Dīn Muḥammad Bābur *Name, in vernacular:* ظهير الدين محمد بابر
Abstract	Recognized as one of the world's great autobiographical memoirs, the Bāburnāmah is the story of Ẓahīr al-Dīn Muḥammad Bābur (866 AH / 1483 CE -- 937 AH / 1530 CE), who conquered northern India and established the Mughal Empire (or Timurid-Mughal empire). Born in Fergana (Central Asia), Babur was a patrilineal Timurid and matrilineal Chingizid. Babur penned his memoir in Chaghatay Turkish, which he referred to as Turkic, and it was later translated into Persian and repeatedly copied and illustrated under his Mughal successors. The present copy in Persian written in nastaʿlīq script is a fragment of a dispersed manuscript that was executed in the late 10th century AH / 16th CE. The ordering of the leaves as found here does not follow the narrative of the text. The Walters' fragment contains thirty mostly full-page paintings that are representative of the Mughal court style under the Mughal emperor Akbar (r. 963-1014 AH/ 1556-1605). Another major fragment of this work, containing fifty-seven folios, is in the State Museum of Eastern Cultures, Moscow. The dark green leather binding, which is not original to the textblock, dates to the late 13th AH/ 19th century or early 14th AH/ 20th century CE
Date	10th century AH / 16th CE
Origin	India

Generated: 2011-06-20 10:31 -04:00

This document is a digital facsimile of a manuscript belonging to the Walters Art Museum, in Baltimore, Maryland, in the United States. It is one of a number of manuscripts that have been digitized as part of a project generously funded by the National Endowment for the Humanities, and by an anonymous donor to the Walters Art Museum. More details about the manuscripts at the Walters can be found by visiting The Walters Art Museum's website www.thewalters.org. For further information about this book, and online resources for Walters manuscripts, please contact us through the Walters Website by email, and ask for your message to be directed to the Department of Manuscripts.

A digital facsimile of Walters Ms. W.596, Memoirs of Babur

Title: Bāburnāmah

Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
http://www.thewalters.org/

http://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/3.0/legalcode
Published 2011